

نقدی بر مدخل «خمینی» در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (۱)

سهراب مقدمی شهیدانی
میثم عبداللهی

یادداشت

مقاله حاضر که در چندین شماره در اختیار خوانندگان محترم قرار خواهد گرفت، نقدی بر مدخل «خمینی» در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی است که توسط دو تن از پژوهشگران حوزه به نگارش درآمده است. در ابتدا که این مقاله به دفتر فصلنامه واصل شد و مورد مطالعه قرار گرفت باور این مسئله بسیار سخت بود که چگونه امکان دارد یک مقاله صد صفحه‌ای در مورد شخصیت بزرگی چون امام خمینی که پیرامون وی صدها کتاب و مقاله و متن و سند وجود دارد، آن هم در دایره‌المعارفی که عنوان *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* را به دنبال می‌کشد و به سه زبان فارسی و عربی و انگلیسی بی‌تردید مرجع و منبع استفاده جهانی در مورد امام خمینی خواهد بود، بیش از پنجاه اشتباه و اطلاعات نادرست تاریخی حتی در بدیهی‌ترین مسائل زندگی وجود داشته باشد! اما وقتی به منابع نگارش و نویسندگان این مدخل رجوع شد تا حدودی منشأ این نادرستی به دست آمد. اصرار غیر منطقی و انحصاری در استفاده از نه منابع، بلکه تقریرات رسانه‌ای و فاقد





اعتبار علمی و تاریخی بعضی از متون و نادیده گرفتن خیل عظیمی از منابع دست اول و متونی که در مورد امام خمینی تا به امروز به نگارش درآمده است، حتی نادیده گرفتن زندگینامه‌های دست‌نوشته خود امام خمینی و عدم بهره‌گیری از محققان شناخته‌شده در مورد تاریخ نهضت امام خمینی، باعث شد که چنین متن ضعیف و پر خطایی در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* به نگارش درآید و اعتبار دیگر مدخل‌های این دانشنامه را مورد تردید قرار دهد. با کدام منطق علمی باید پذیرفت که مدخل شخصیت بزرگی چون امام خمینی در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* با ارجاع به متن‌هایی که عموماً تقریرات منابع دیگر است در اغلب مباحث مدخل به عنوان متن مرجع مورد استفاده قرار گیرد؟! اغلب متونی که در نگارش مدخل استفاده شده مستقیماً ربطی به امام ندارد و فقط چند متن که از نظر اعتبار علمی و تاریخی جایی در متون ندارند، مبنا و منشأ نوشتن این مدخل قرار گرفت! اگرچه نویسندگان حجم زیادی از منابع را در پایان مقاله ردیف کرده‌اند که بگویند از منابع زیادی بهره گرفته‌اند اما با نگاه اجمالی به این منابع که عموماً دفترهای موضوعی تبیان (از فرمایشات امام خمینی) و بقیه تقریرات درجه چندم در میان متون است و همچنین با نگاه اجمالی به متن‌های ارجاعی داخل مدخل که عموماً متمرکز بر چند متن تقریری مشخص است می‌توان به ضعیف بودن متون و منابع گواهی داد.

مانمی خواهیم ادعا کنیم که خدای ناکرده دست‌اندرکاران *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* که برای نوشتن بعضی از مداخل مهجور در دانشنامه، به ده‌ها منبع و نوشته با ربط و بی‌ربط ارجاع داده‌اند اما برای شخصیت بزرگی چون امام خمینی تا آن میزان شأنی قائل نبودند که لااقل به متون و منابع معتبر موجود رجوع نمایند. اما نباید انتظار داشته باشند که این جفای بزرگ در مورد امام خمینی را نیز در حد یک سهو پژوهشی تقلیل دهیم و آن را عادی‌سازی نماییم. نمی‌دانیم چرا این تقلیل‌گرایی‌ها و سهوها و عادی‌سازی‌ها باید در مورد امام اتفاق بیفتد! یا نمی‌خواهیم ادعا کنیم که عمدی در کار بوده است که این مدخل در یک منبع جهانی مثل *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* که منسوب به نظام جمهوری اسلامی هم هست؛ ضعیف، پرخطا و فاقد منابع معتبر نوشته شود؛ اما مجامع علمی و دوستداران امام خمینی در داخل و خارج انتظار دارند توجیهات علمی و عقلی اصحاب *دایره‌المعارف* در مورد این متن ضعیف و فاقد اعتبار علمی و پر خطا را بدانند. قضاوت این مسائل و مباحث با خوانندگان محترم است. امید است دست‌اندرکاران این دانشنامه حداقل با جمع‌آوری نسخه‌های منتشر شده این جلد از *دایره‌المعارف* که

جفای غیر قابل بخششی نسبت به خمینی کبیر مرتکب شده است و منشأ خطاهای بعدی تاریخی، پیرامون امام خمینی خواهد شد؛ و همچنین سپردن نگارش این مدخل به محققان و دانش پژوهانی که صلاحیت و اعتبار لازم علمی و تسلط کافی بر متون و منابع و ادوار مختلف زندگی امام خمینی را دارند، متنی منقح، معتبر و جامع تهیه و منتشر نمایند.

فصلنامه پانزده خرداد



دایره‌المعارف بزرگ/اسلامی یکی از نخستین و گسترده‌ترین تلاش‌ها در جهت دانشنامه‌نویسی در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که با مدیریت و نظارت کاظم موسوی بجنوردی^۱ و با همراهی جمعی از دانشمندان و نویسندگان ایرانی به نگارش درآمده است. این دایره‌المعارف از سال‌های اوایل انقلاب اسلامی، (سال ۶۲) شروع به کار کرده و تاکنون ۲۲ جلد از آن منتشر شده است.^۲ در آخرین مجلد منتشر شده از این دانشنامه، مدخلی به بنیان‌گذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) اختصاص داده شده است. مدخل «خمینی»، از صفحه ۶۶۴ تا ۷۶۳ از جلد ۲۲ دایره‌المعارف بزرگ/اسلامی را شامل است که نویسندگان آن آقایان فرامرز حاج‌منوچهری، احمد پاکتچی و حمید انصاری هستند.

نظر به اهمیت علمی متون دانشنامه‌ای و تأثیرات فراگیر و بلندمدت آن بر محافل علمی داخلی و خارجی، بازخوانی نقادانه و علمی این مقاله ضروری می‌نماید. این مسئله وقتی اهمیت ویژه می‌یابد که مدخل مورد اشاره، از این پس به عنوان متن معیار در معرفی امام خمینی (ره) تلقی خواهد شد و بی‌شک منشأ قضاوت پیرامون پیشینه خانوادگی، مبارزاتی، علمی و شخصیتی امام را حل خواهد بود.

ضمن تقدیر از تلاش‌های نگارندگان مدخل مربوط به امام خمینی (ره) در دایره‌المعارف بزرگ/اسلامی، تمام همت نگارندگان این مقاله انتقادی بر آن بوده است که با مراجعه به منابع متقن، و با تکیه بر مستندات آرشیوهای معتبر، به نقض و ابرام برخی از داده‌های موجود در مدخل حاضر پرداخته شود. بی‌شک نتیجه این گفت‌وگوی مکتوب علمی، به هم‌افزایی و رفع نقایص موجود منجر می‌گردد.

در نگارش این نوشتار، با استناد به مطالب مندرج در مدخل مورد نقد، ارجاعات مربوط به آن به صورت درون‌متنی ذکر می‌شود و مستندات مرتبط با مطالب مورد نقد، به صورت پاورقی ذکر می‌گردد.

۱. سید کاظم بجنوردی فرزند آیت‌الله میرزا حسن بجنوردی و برادر سید محمد بجنوردی (پدر خانم سید حسن خمینی) است. وی در دوران مبارزات اسلامی به تأسیس گروهی با نام حزب ملل اسلامی همت گمارد که با مشی مبارزات مسلحانه اعلام موجودیت کرده بود. اگرچه همه اعضای این تشکیلات نوپا در یکی از نخستین مجامع عمومی‌اش در کوه‌های اطراف تهران دستگیر شدند، و طومار این گروه از هم پاشید، اما به همین واسطه از وی به عنوان یکی از مبارزان انقلاب اسلامی یاد می‌شود.

۲. این دایره‌المعارف در اسفندماه ۱۳۶۲ در تهران تأسیس شد و نخستین و بزرگ‌ترین اثر تحقیقی این مرکز دایره‌المعارف بزرگ/اسلامی است که تاکنون ۲۲ جلد از آن نشر یافته است. جلد اول این دایره‌المعارف در ابتدای دهه ۷۰ انتشار یافته است.

این نقد دارای دو بخش کلی است که بخش اول اشکالات محتوایی را شامل می‌شود و بخش دوم به اشکالات ساختاری و ویرایشی می‌پردازد. سیر تاریخی و ترتیب منطقی مدخل، مبنای نظم سرفصل‌ها در نوشتار حاضر است. عمده موارد نقد مربوط به اشکالات محتوایی و ناظر به رویکرد و روایت تاریخی-تحلیلی مدخل است و از این حیث، بخش مربوط به اندیشه‌های فقهی و سیاسی امام-جز در موارد معدود، آن هم با رویکرد صرفاً نقضی-مورد خوانش انتقادی در این اثر قرار نگرفته است. در کنار نقد محتوا با رویکرد تاریخی-تحلیلی، از ایرادات ساختاری نیز غفلت نشده و در پایان این اثر، بخش مختصری نیز به اشکالات ساختاری-ویرایشی اختصاص داده شده است.

اشکالات محتوایی

۱. تولد امام

در نخستین بخش، تاریخ تولد امام راحل مورد مناقشه قرار می‌گیرد که با توجه به وجود دست‌خطی از حضرت ایشان در این موضوع و نظر به ضرورت احاطه و شمولیت مقاله دانشنامه‌ای نسبت به نقل همه اقوال در موضوعات مناقشه‌برانگیز و مهم، به نقد بخشی از متن مقاله وارد می‌شویم.

در مدخل «خمینی، روح‌الله،.....» در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، تاریخ تولد امام راحل ۲۰ جمادی‌الآخر ۱۳۲۰ ق/ ۱ مهر ۱۲۸۱ ش درج شده است. (مدخل «خمینی، روح‌الله،.....»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲۲، ص ۶۶۴)

تاریخ مذکور در حالی به صورت قطعی و یقینی تلقی شده است که امام خمینی در ضمن دست‌نوشته‌ای که نخستین بار در کتاب *نهضت امام خمینی* منتشر شده، از تاریخ ولادت خود با تردید یاد کرده است و آن را مربوط به ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ ق مطابق ۱ مهر ۱۲۸۱ ش یا ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ ق مطابق ۳۱ شهریور ۱۲۸۱ ش دانسته‌اند و در نهایت نیز امام می‌نویسند: «۱۸ جمادی‌الثانی مطابق ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ صحیح است.»^۱ پس با مراجعه به دست‌خط شخص امام، سه تاریخ تولد برای ایشان به دست می‌آید؛ نخست آن تاریخی که در شناسنامه درج شده است، دیگری تاریخ مذکور در مدخل

۱. سید حمید روحانی، *نهضت امام خمینی*، تهران، عروج، ج ۱، ۱۳۸۶، ص ۳۳. امام در مسئله مربوط به تاریخ تولدشان چنین نوشته‌اند: «به حسب شناسنامه شماره ۲۷۴۴ تولد ۱۲۷۹ شمسی در خمین امادر واقع ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری، تاریخ قطعی تولد ۲۰ جمادی‌الثانی مطابق اول مهر ۱۲۸۱ شمسی است. ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ مطابق ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ صحیح است.»





حاضر، و سومی تاریخ ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ که امام در آخر به صحیح بودن آن تصریح می‌کنند. گذشته از تردید موجود، نویسنده مدخل، معیار خود برای برگزیدن یکی از این سه نظر را مشخص نکرده و به منابع اصلی ارجاع نداده است. چه اینکه در این موارد یا باید به مدارک سجلی فرد اتکا داشت یا مستندات دیگر مانند دست خط امام که در کتاب *نهیضت/امام خمینی(ره)* درج شده است. همان طور که گفتیم مهم‌ترین منبعی که درباره این مسئله وجود دارد کتاب *نهیضت/امام خمینی* است که دست خطی از امام را درج کرده است که ایشان به قلم خودشان تاریخ صحیح ولادتشان را نوشته‌اند و سایر منابع همچون کتاب *حدیث بیداری*، به ناچار می‌بایست به آن ارجاع دهند. نویسنده مدخل به کتاب *حدیث بیداری* ارجاع داده است که در موضوع حاضر، منبع درجه دوم محسوب می‌شود. ضمن آنکه نویسنده کتاب *حدیث بیداری* نیز در نگارش این تاریخ تولد، به منبعی ارجاع نداده است و تنها تصویر شناسنامه امام را درج کرده است.

۲. اجداد امام

یکی از چالش برانگیزترین مطالب مطروحه در مدخل، مباحث مربوط به پیشینه خانوادگی امام خمینی(ره) و اجداد ایشان است. منبع منحصره مورد استفاده در این مباحث، خاطرات آیت‌الله پسندیده است که با ذکر شواهدی که در پی می‌آید، معلوم خواهد شد که گذشته از عدم صحت مطالب گفته‌شده، در انعکاس خاطرات مرحوم پسندیده نیز مراعات دقت و امانت‌داری صورت نگرفته و برخی امور مورد تردید ایشان، به صورت قطعی و یقینی از زبان وی بیان گردیده است.^۱

در این مدخل، به نقل از کتاب *خاطرات آیت‌الله پسندیده* اشاره کرده است که «دین‌علیشاه در اصل نیشابوری بوده و به کشمیر هندوستان مهاجرت کرده بوده است.» (مدخل، ص ۶۶۶)

اینکه دین‌علیشاه از اجداد امام، به کشمیر مهاجرت کرده، در حالی نقل شده که در همین مدخل کمی قبل به این مسئله تصریح شده است که دین‌علی‌شاه متولد هند بوده و اجداد او از نیشابور به هند مهاجرت کرده و در هند سکونت اختیار کردند و فرزندان و نوادگان‌شان همه در هند به دنیا آمده‌اند. پس جناب دین‌علیشاه خودش اهل نیشابور نبوده که از نیشابور به هند هجرت کرده باشد.

صفحه ۶۶۶: طبق آنچه که در این مدخل درباره اجداد امام خمینی ادعا شده، ایشان

۱. اخیراً مستندهایی پیرامون اجداد امام در رسانه ملی ساخته و پخش گردید که بر اساس همین تحلیل اشتباه مطروحه در مدخل تولید شده بود.



فرزند ششم آیت‌الله میر حامد حسین هندی صاحب کتاب پر ارج *عبقات الانوار* است و امام خمینی فرزند سید مصطفی فرزند سید احمد هندی فرزند دین علی‌شاه فرزند سید احمد موسوی فرزند سید ناصر حسین ملقب به شمس‌العلماء فرزند میر حامد حسین لکهنوی هندی می‌باشد. میر حامد حسین متوفی سال ۱۳۰۶ ق و امام خمینی متولد سال ۱۳۲۰ ق است، آیا عجیب نیست که بین این دو شخصیت، که پنج نسل فاصله وجود دارد تنها ۱۴ سال اختلاف زمانی در حیات وجود داشته باشد؟ و این ماجرا زمانی جالب‌تر می‌شود که بدانیم فرزند میر حامد حسین به نام سید ناصر حسین شمس‌العلماء (جد پنجم امام خمینی) متولد ۱۹ جمادی‌الثانی سال ۱۲۸۴ ق است^۱ و نبیره‌اش سید احمد هندی (پدربزرگ امام خمینی) یک سال بعد در ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ ق در خمین، دار فانی را وداع گفت و دارای چند همسر و فرزند بود! (ص ۶۶۶) همچنین میان تاریخ ولادت شمس‌العلماء (جد پنجم امام) تا تولد امام خمینی در سال ۱۳۲۰ ق تنها ۳۶ سال فاصله است و همگی در همین سی و شش سال به دنیا آمدند و صاحب همسر و فرزند شدند!! اگر فاصله تولد هر نسل تا نسل بعد از خودش را فقط بیست سال فرض کنیم، بین تولد امام خمینی و تولد شمس‌العلماء حداقل باید ۱۰۰ سال فاصله وجود داشته باشد. بخش اجداد امام خمینی در این مدخل با اشکالات جدی‌ای مواجه است که باید مورد بازبینی قرار گیرد. تردید درباره انتساب امام خمینی (ره) به میر حامد حسین هندی زمانی جدی‌تر می‌شود که آیت‌الله پسندیده که اکثر مباحث مربوط به اجداد امام خمینی از خاطرات ایشان مستفاد است، سخنی از این انتساب به میان نیاورده است؛ جز یک بار که آن را نیز مورد تردید قرار داده و چنین می‌نویسد: «پدربزرگ ما [سید احمد هندی] طبق قرائن در هندوستان عیال و اولاد نداشته است و بر حسب یک شاهد، ایشان از طایفه صاحب عبقات بوده‌اند، ولی من مدرکی ندارم جز گفته بعضی‌ها.»^۲ همچنین شجره‌نامه امام خمینی به قلم حشمت‌الله ریاضی یزدی که به خاطرات آیت‌الله پسندیده ضمیمه شده، نیز این انتساب را زیر سؤال می‌برد.^۳

در مدخل، تاریخ ورود جد امام (مرحوم سید احمد موسوی) به خمین، نامعلوم ذکر شده و چنین بیان شده است که «تاریخ دقیق عزیمت سید احمد به خمین معلوم

۱. سید محسن امین عاملی، *عیان‌الشیعه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق، ج ۱۰، ص ۲۰۰؛ میر حامد حسین الموسوی اللکهنوی النیشابوری، *عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار*، تحقیق: غلامرضا بن علی اکبر مولانا بروجردی، قم، الجماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، مقدمه.
 ۲. *خاطرات آیت‌الله پسندیده (گفته‌ها و نوشته‌ها)*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۶، ص ۴۴-۴۵.

۳. همان، ص ۲۶۳-۲۵۹.



نیست» (مدخل، ص ۶۶۶). این در حالی است که در برخی منابع معتبر، تاریخ ورود وی به خمین سال ۱۲۵۴ ق (۱۲۱۷ ش) بوده است.^۱

نکته مهم دیگری که از نظر نویسنده مدخل دور مانده است، خلط بین سال ورود وی به نجف و سال ورود وی به خمین است. در خاطرات مرحوم پسندیده، تاریخ مهاجرت مرحوم سید احمد از کشمیر به عتبات و نجف، «بین سال‌های ۱۲۴۰ و ۱۲۵۰ قمری - که سالش دقیقاً مشخص نیست» نقل شده است.^۲ این در حالی است که نگارنده مدخل، این تاریخ را به عنوان مبدأ ورود وی به خمین نقل می‌کند و چنین می‌آورد:

سید احمد که جدش نیز مهاجری از ایران به شمار می‌رفت و قبلاً از نیشابور به کشمیر رفته بود، دعوت یوسف خان را پذیرفت و به آن دیار رهسپار گشت. در حدود سال ۱۲۵۰ ق سید احمد همراه با یوسف خان به خمین رفت. تاریخ دقیق عزیمت سید احمد به خمین معلوم نیست اما آیت‌الله مرتضی پسندیده احتمال داده است که بر طبق اسناد ملکی، حضور وی در دهه ۱۲۴۰ ق، و با احتساب مدت تحصیل در نجف، احتمالاً در اواخر دهه بوده است؛ حال آنکه، طبق عقدنامه موجود، وی در ۱۷ رمضان ۱۲۵۷... از دواج کرده است و این سند عقدنامه نشان از حضور وی در آن زمان در خمین دارد. (مدخل، ص ۶۶۶)

آن گونه که در خاطرات مرحوم پسندیده می‌خوانیم، مرحوم سید احمد، بین سال‌های ۱۲۴۰ تا ۱۲۵۰ تازه از کشمیر به عتبات مهاجرت می‌کند و بدیهی است که مدت زمانی را باید برای تحصیل طلبگی در نجف گذرانده باشد و بعد به دعوت خان خمین وارد آنجا شده باشد. از این نظر، با توجه به سال از دواج وی که ۱۲۵۷ است، تاریخ مندرج در کتاب نهضت/مأم خمینی - سال ۱۲۵۴ - منطقی می‌نماید.

مطلب مناقشه برانگیز دیگر، از دواج سید احمد است که در مدخل چنین نقل شده است که «طبق عقدنامه موجود، وی در ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ با سکینه، دختر محمدحسین بیگ از دواج کرده است.» (مدخل، همان) در صورتی که در برخی منابع، به نقل از مرحوم سید مصطفی خمینی، جد امام با «دختر یوسف خان از دواج می‌کنند» نه با خواهر یوسف خان که دختر محمدحسین بیگ است.^۳

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۳۶.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده، همان، ص ۸.

۳. سید حمید روحانی، همان، ص ۳۶.

۳. اساتید امام

در مورد اساتید امام، متقن ترین منبع، دست خط حضرت امام است که در آن به دقت از ابتدا تا انتها، سلسله اساتید ایشان ذکر شده است و با وجود این، نویسندگان در نگارش سلسله اساتید امام افراد زیادی را از قلم انداخته یا در بیان نام برخی از کتاب‌های تعلیمی به اشتباه قلم زده است. ذکر نمونه‌هایی از این اشتباهات در پی می‌آید.

امام خمینی پس از ذکر نام ملا ابوالقاسم، به عنوان نخستین آموزگار، از آقاشیخ جعفر و میرزا محمد (افتخارالعلماء) به عنوان کسانی یاد می‌کند که دروس ابتدایی را نزد آنها فرا گرفته است.^۱ از این دو نفر در مدخل ذکری به میان نیامده و پس از طرح نام ملا ابوالقاسم، اسامی میرزا محمد مهدی و حاج میرزا نجفی ذکر شده است که تدریس دروس ابتدایی نیز به همینان نسبت داده شده است! (مدخل، ص ۶۶۹)

نکته مهمی که در معرفی اساتید امام مورد غفلت واقع شده است، عدم ذکر نام آیت‌الله پسندیده به عنوان یکی از اساتید امام است.^۲ در صورتی که امام خود به این رابطه استاد-شاگردی تصریح دارند و چنین فرموده‌اند: «... و نزد حضر تعالی (جناب پسندیده) ظاهراً سیوطی و شرح باب هادی عشر و منطق و مسلماً در مطول مقداری.»^۳

این اشتباه به دلیل استفاده انحصاری نویسندگان از خاطرات آیت‌الله پسندیده در این بخش است^۴ و به دلیل ملاحظات اخلاقی، ایشان از ذکر نام خود به عنوان استاد امام استنکاف کرده است. با وجود این به دلیل تصریح امام به این مطلب، جا داشت که نام ایشان هم در ردیف سایر اساتید امام ذکر می‌شد.

در بخش دیگری از مقاله، به اشتباه از شیخ محمدعلی بروجردی به عنوان استاد درس

۱. همان، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. همان.

۴. در صورت استفاده از سایر منابع مانند حدیث *بیداری* هم، باز این منابع با ارجاع به *خاطرات آیت‌الله پسندیده* نگاشته شده‌اند.

تاریخ آغاز حوزه درسی امام به اشتباه درج شده است؛ خلاف مدعای نویسندگان، امام در زمان حیات استادشان حاج شیخ عبدالکریم هم حوزه درسی داشت؛ پیشینه تدریس امام در دروس فلسفی با تاریخ آغاز درس خارج فقه خلط شده است؛ تاریخ آغاز تدریس معقول و فقه و اصول نیز به اشتباه درج شده است؛ در بخش دیگر نیز، درس اخلاق به اشتباه به عنوان قدم اول در آغاز مجموعه دروس امام تلقی شده که اشتباه است و امام پیش از آن، به تدریس فلسفه اشتغال داشته‌اند



اصول فقه امام نام برده شده، و چنین آمده است؛ «منطق را نزد شیخ محمد گلپایگانی، اصول را نزد شیخ محمدعلی بروجردی، و فقه را نزد شیخ عباس اراکی فرا گرفت.» (مدخل، ص ۶۶۹)

حضرت امام خمینی از مرحوم شیخ محمدعلی بروجردی به عنوان استاد درس مطول یاد می کند و می فرماید:

در اراک که در سنه ۱۳۳۹ قمری برای تحصیل رفتم، نزد مرحوم آقا شیخ محمدعلی بروجردی، مطول و نزد مرحوم آقا شیخ محمد گلپایگانی، منطق و نزد مرحوم آقا عباس اراکی، شرح لمعه^۱. پس مرحوم امام (ره) نزد مرحوم بروجردی مطول خوانده اند نه اصول فقه. در بخش دیگری از مدخل، می خوانیم:

در آن دیار [= حوزه علمیه قم]، مطول را نزد میرزا محمدعلی ادیب تهرانی، مکاسب را نزد سید محمد تقی خوانساری، و کفایه را نزد سید علی یثربی کاشانی آموخت. با سپری کردن دوره سطح، در درس خارج آیت الله یثربی حاضر شد. (مدخل، ص ۶۶۹)

در این بخش نیز اشکالات مختصری به چشم می خورد. نخست آنکه امام قبلاً بخش هایی از کتاب مطول را نزد مرحوم پسندیده خوانده بوده اند و از این روی، با دقتی ویژه از تعبیر «تتمه مطول» استفاده کرده اند به این معنا که بخش های تکمیلی مطول را نزد مرحوم ادیب تهرانی خوانده اند و نه همه آن را. اشتباه دیگر، اسم بردن از آیت الله یثربی به عنوان استاد درس خارج امام است که در هیچ یک از منابع معتبر چنین ادعایی مطرح نشده است. به عنوان نمونه در کتاب حدیث بیداری نیز از آیت الله یثربی به عنوان استاد دوره سطح نام برده شده و چنین آمده است که:

تکمیل دروس سطح نزد مرحوم آیت الله سید محمد تقی خوانساری، و بیشتر نزد مرحوم آیت الله سید علی یثربی کاشانی و دروس خارج فقه و اصول نزد زعیم حوزه قم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی.^۲

مهم تر از همه منابع، بیان رسا و دقیق شخص حضرت امام در موارد پیش گفته است که فرموده اند:

۱. همان.

۲. حمید انصاری، حدیث بیداری: نگاهی به زندگینامه آرمانی - علمی و سیاسی امام خمینی (از تولد تا رحلت)، تهران، عروج، ۱۳۸۰، ص ۱۷.

پس از هجرت به قم... تتمه مطول را نزد مرحوم ادیب تهرانی موسوم به آقا میرزا محمدعلی، و سطوح را نزد آقای حاج سید محمدتقی خوانساری یا بیشتر نزد مرحوم آقا میرزا سید علی یثربی کاشانی تا آخر سطوح و با ایشان به درس خارج مرحوم آیت الله حائری (حاج شیخ) می رفتیم.^۱

آن گونه که می بینیم خلاف ادعای مطرح شده در مدخل، امام نه تنها شاگرد دوره درس خارج آیت الله یثربی نبوده اند بلکه به اتفاق ایشان به درس خارج حاج شیخ می رفته اند. در بخشی از مدخل، ضمن یادکردی از مرحوم آقا میرزا علی اکبر حکمی یزدی، طوری به بیان مطلب پرداخته که شائبه شاگردی امام نزد وی در رشته فلسفه، پیش می آید: «از دیگر سو در همین دوره، گرایش او به فلسفه سبب حضورش در درس میرزا علی اکبر حکمی یزدی گشت.» (مدخل، ص ۶۶۹) در حالی که امام در فلسفه خود را شاگرد مرحوم سید ابوالحسن رفیعی قزوینی می داند و استفاده از حکیم یزدی را تنها در درس ریاضیات، هیئت و حساب، بر شمرده است و اسمی از فلسفه نمی برد. امام می فرماید: «فلسفه را نزد مرحوم حاج سید ابوالحسن قزوینی و ریاضیات، هیئت، حساب نزد ایشان و مرحوم آقا میرزا علی اکبر یزدی.»^۲ با توجه به آنکه دقت در تعبیر و مصرح نگاری یکی از ویژگی های مورد انتظار یک مقاله دانشنامه ای است می بینیم که گاه در مدخل مورد نقد به آن توجه نشده است.

۴. آشنایی امام خمینی، با آیت الله شاه آبادی

در صفحه ۶۷۰ از مدخل به موضوع آشنایی امام با آیت الله شاه آبادی اشاره شده، و تاریخ این آشنایی سال ۱۳۴۷ شمسی نقل شده است: «آشنایی آقا روح الله با آیت الله شاه آبادی در ۱۳۴۷ ش/ ۱۳۰۷ ق، سبب شد تا در درس های عرفانی خصوصی استاد به مدت ۶ سال حاضر شود.»

در مورد این بخش نکاتی قابل ذکر است:

الف. تاریخ تولد حضرت امام سال ۱۳۲۰ قمری است، و با توجه به تاریخ مندرج در مدخل، ایشان ۱۳ سال قبل از تولدشان یعنی در سال ۱۳۰۷ قمری با آیت الله شاه آبادی آشنا شده اند!

ب. آیت الله شاه آبادی در تاریخ ۱۳۶۹ قمری / مطابق با سوم آذرماه ۱۳۲۸ شمسی

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۳۵.

۲. همان.





رحلت کرده است^۱ و لذا، اگر تاریخ مذکور در مدخل را صحیح بدانیم، لازمه‌اش آن است که امام حدود ۱۹ سال پس از رحلت آیت‌الله شاه‌آبادی با ایشان آشنا شده است! پ. امام خمینی در نیمه دوم دهه چهل که نویسندگان مدخل، از آن به عنوان دوران آشنایی امام با استاد عرفانش یاد کرده‌اند، به واسطه تبعید ظالمانه، در نجف بوده است و حال آنکه آشنایی مذکور در ایران اتفاق افتاده است.

ت. گذشته از اشتباه تاریخ آشنایی امام با آیت‌الله شاه‌آبادی، دو تاریخ شمسی و قمری مندرج نیز با یکدیگر تناسبی ندارند؛ یعنی سال ۱۳۴۷ شمسی مطابق با سال ۱۳۰۷ قمری نیست بلکه مطابق ۱۳۸۷ قمری خواهد بود و از طرفی معادل سال ۱۳۰۷ قمری، به تقویم شمسی، سال ۱۲۶۸ است.

با توجه به نکات پیش گفته، تاریخ مندرج در مدخل صحیح نیست و عدم دقت در نقل تواریخ در مدخل دانشنامه‌ای به هیچ وجه پذیرفته نیست.^۲

۵. اجتهاد امام

مسئله مهمی که در مدخل امام خمینی مورد تسامح قرار گرفته و به صورت کاملاً غیر مستند و بی‌ملاک درج شده است، موضوع اجتهاد امام خمینی (ره) است. در این مدخل می‌خوانیم:

گرایش به عرفان، آقا روح‌الله خمینی را از فقه و اصول دور نکرد و سرانجام در ۱۳۱۳ ش/ ۱۳۵۳ ق به درجه اجتهاد نائل شد. (مدخل، ص ۶۷۰)

در جای دیگر نیز این مطلب را دوباره تکرار می‌کند و می‌نویسد:

می‌توان دریافت که پس از اخذ درجه اجتهاد در سال ۱۳۵۳ ق، و سپس در گذشت استادش شیخ عبدالکریم حائری در ۱۳۵۵ ق، امام خمینی زمانی بعد آغاز به تدریس نمود. (مدخل، ص ۷۳۰)

گفتنی است اظهار نظر در باب اجتهاد شخصیت‌های حوزوی، موضوعی کاملاً فنی است که اساساً تسامح بردار نیست؛ چه از نظر اثبات اصل اجتهاد در فقه و اصول و چه از نظر تاریخ رسیدن به قوه اجتهاد، فرآیندی فنی و علمی وجود دارد و نمی‌توان با مسامحه به اثبات یا نفی چیزی پرداخت. اظهار نظر در مورد اصل اجتهاد یا تاریخ آن، یا باید

۱. ناصرالدین انصاری قمی، *اختران فضیلت*، قم، دلیل ما، ۱۳۸۸، ص ۳۵۷.

۲. در کتاب *بینه دانشوران* تاریخ ورود مرحوم شاه‌آبادی به قم، سال ۱۳۴۷ نقل شده است که مراد از آن، تقویم قمری است ولی اشاره‌ای به تقویم قمری یا شمسی اشاره نکرده است. رک: سید علیرضا ریحان یزدی، *آینه دانشوران*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۴.

در بخشی از مدخل (ص ۷۲۶) به طور مبهم از دخالت دلایل سیاسی، در انتقال درس اخلاق امام از فیضیه به مدرسه ملاصادق سخن به میان آمده است. این بخش به قدری مبهم است که مخاطب را دچار سردرگمی می‌کند. بهتر بود نویسنده با صراحت به این ماجرا می‌پرداخت که درس اخلاق امام خمینی با حضور طلاب، بازاریان و بخشی از مردم، در زمان حاکمیت دیکتاتوری رضاخان آغاز شده بود و به دلیل مخالفت پلیس قم و دخالت و کارشکنی‌هایی که انجام دادند، این درس به مدرسه ملاصادق که به نسبت مدرسه فیضیه، مدرسه‌ای دور از مرکز به حساب می‌آمد، منتقل گردید

مستند به اجازه‌نامه‌های اجتهاد باشد که مجتهد از اساتیدش اخذ می‌کند یا با انتشار حاشیه بر کتب فقهی و اعلام نظر در ابواب مختلف فقهی، ابراز اجتهاد نماید، یا با تدریس دروس خارج فقه و اصول و اذعان فضلالی حوزه‌های علمیه به شکل‌گیری قوه اجتهاد در آن شخص، در حقیقت بر اجتهاد شخص صحه گذاشته شود. به رغم این روش‌های معمول، باز هم به واسطه فرآیندی بودن و مشکک بودن وصول به قوه اجتهاد، نمی‌توان تاریخ دقیقی برای رسیدن افراد به اجتهاد مشخص کرد؛ چه اینکه خلاف مجامع دانشگاهی که تاریخ اخذ مدرک

تحصیلی، مبنای رسیدن فرد به آن رتبه (مثلاً دکتری) است، در مورد اجتهاد نوعاً تاریخ دقیقی نمی‌توان برای رسیدن به اجتهاد مشخص کرد مگر آنکه در اجازه‌نامه فقهی، تاریخ تأییدیه اجتهاد فرد درج شده باشد که حتی در این صورت هم نمی‌گویند فرد در آن تاریخ مجتهد شد! بلکه آن تاریخ در حقیقت تاریخ احراز اجتهاد و تأیید آن است؛ یعنی مدتی پیش‌تر فرد به اجتهاد رسیده است.

در منابع دست اول و تراجم‌نگاری‌های مربوط به امام، نه تنها تاریخ دقیقی برای اجتهاد امام ذکر نشده، حتی اجازه‌نامه‌ای از اساتید امام در تأیید اجتهاد ایشان نیز مندرج نیست. با وجود این چگونه نویسنده محترم به ذکر تاریخ دقیق برای اجتهاد امام دست زده‌اند؟ عدم ارجاع دهی آن هم در چنین ادعای مهمی، نقصی است آشکار که به اعتبار مدخل ضربه خواهد زد. در برخی از منابع متقدم مربوط به زندگی امام خمینی، آمده است:

در سال ۱۳۵۵ قمری که آیت‌الله حائری از جهان رخت بر بست، امام خمینی دارای مبانی محکم، متقن، مستقل و علمی بود و در زمره مجتهدین مبرز و نوابغ علمی قرار داشت.^۱

همانطور که می‌بینید در متن فوق اولاً تاریخ دقیق رسیدن به اجتهاد معین نشده

۱. همان، ص ۴۰.

است، ثانیاً نویسنده پس از رحلت آیت‌الله حائری (در سال ۱۳۱۵ شمسی)، امام را در زمره مجتهدان برشمرده است که با سال ادعایی نویسنده مدخل، سه سال تفاوت دارد! نکته مهم دیگری که نشان از متناقض‌نمایی مدعای نویسنده پیرامون اجتهاد امام دارد، توجه به تاریخ حضور آیت‌الله بروجردی در قم است که به اذعان نویسنده، امام در آن زمان تازه به اجتهاد رسیده بود! در مدخل می‌خوانیم:

با درگذشت استادش، شیخ عبدالکریم حائری (۱۳۱۵ش/۱۳۵۵ق)، آقا روح‌الله به جز مدت کوتاهی نزد آیت‌الله بروجردی، که هم از نظر سنی و هم طبقه رجالی در جایگاه استاد وی بود، به درس کس دیگری نرفت. البته در آن زمان آیت‌الله خمینی تحصیلات خود را به کمال رسانده، و به تازگی به درجه اجتهاد نائل گشته بود... (مدخل، ص ۶۷۰)

با مراجعه به منابع متقن معلوم می‌شود آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۶۴ قمری (نه سال پس از رحلت آیت‌الله حائری) وارد قم شده است^۱ و با وجود این اگر امام به ادعای نویسنده، در سال ۱۳۵۳ قمری به اجتهاد رسیده باشند، چطور ایشان می‌گویند زمان ورود آیت‌الله بروجردی، امام «به تازگی به درجه اجتهاد نائل گشته بود.» با احتساب نوشته خود ایشان و زمان ورود آیت‌الله بروجردی به قم، ایشان می‌بایست در آن زمان مدت ۱۱ سال از اجتهادش گذشته باشد که در این صورت اطلاق تعبیر «به تازگی»، در مورد آن صحیح نیست و متناقض‌نماست. این متناقض‌نمایی وقتی روشن‌تر می‌گردد که بدانیم امام خمینی در آن زمان از اساتید برجسته حوزه علمیه قم و از مجتهدان تراز اول بوده‌اند و به واسطه همین اعتبار علمی حوزوی خود از مؤثرترین عوامل دعوت آیت‌الله بروجردی به قم محسوب می‌شوند. تناقضاتی از این دست، به استفاده از منابع متکثر و غیر معتبر در موضوعات و عدم پیوستگی نظام‌مند و تاریخی مطالب برمی‌گردد.

۶. آثار و تألیفات امام

از جمله مباحث مهم در مدخل امام خمینی، معرفی آثار و تألیفات ایشان است که برخی پیش از آغاز نهضت و برخی دیگر پس از آن و برخی در زمان حیات امام و بعضی دیگر پس از رحلت ایشان نشر یافته است. مرور مباحث مربوط به آثار و تألیفات امام، اشکالات، اغلاط و نواقصی را به دست داد که در ادامه به تفکیک به مرور این اشتباهات یا نواقص - عدم ذکر نام برخی آثار - خواهیم پرداخت.

۱. سید حمید روحانی، همان، ج ۱، ص ۵۷؛ فرهنگ‌نامه رجال روحانی عصر امام خمینی (ره)، مدخل «امام خمینی»، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۵.

الف. کتاب کشف/سرار

این کتاب در سال ۱۳۲۳ ش در پاسخ به کتاب انحرافی/سرار هزارساله حکمی زاده انتشار یافت که در آن مباحث مهمی از جمله موضوع «حکومت اسلامی» برای نخستین بار توسط امام طرح شده است. در چند جا از مقاله (ص ۶۷۰، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۲۷)، نام کتاب کشف/سرار به اشتباه به صورت «کشف الاسرار» درج شده است. در مدخل، در خلال معرفی آثار امام خمینی، به کتاب کشف/سرار پرداخته نشده است، ولی نویسنده در صفحه ۶۹۳ و ۶۹۴ از مدخل امام خمینی، در قسمت اصطلاح‌شناسی به معرفی این کتاب پرداخته و درباره این کتاب چنین نوشته است:

طرح اولیه اندیشه حکومت اسلامی در تفکر امام را باید در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ ش پی گرفت؛ وی در آن زمان با تألیف و تدوین کتاب کشف/السرار، آرای خود در زمینه حکومت اسلامی را در شکل اولیه، تبیین نمود. البته نباید از یاد برد که اساس تألیف این کتاب، در قالب پاسخ به اثری بوده است که علی‌اکبر حکمی زاده در هفته‌نامه پرچم در ۱۳۲۲ ش تحت عنوان سرار/هزارساله منتشر، و در آن برخی عقاید شیعه را نقد و درباره آنها پرسش کرده بود. (مدخل، ص ۶۹۳ و ۶۹۴)

در مورد این بخش گفتنی آنکه، برخلاف مدعای نویسنده که تاریخ نشر کتاب کشف/سرار را «در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ ش» برشمرده، این کتاب در روز یکشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۲۳ ش (مطابق ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۶۳ ق) منتشر شده است.^۱

در بخش دیگری از این مدخل، ادعا شده که کشف/سرار در پاسخ به اثری بوده است که علی‌اکبر حکمی زاده در هفته‌نامه پرچم در ۱۳۲۲ ش تحت عنوان سرار/هزارساله منتشر کرده بود. در این باب نیز باید اشاره کنیم که مجله پرچم به صورت «دو هفته‌نامه» منتشر می‌شده است نه هفته‌نامه. و دیگر اینکه کتابچه سرار/هزارساله در نشریه پرچم چاپ نشد بلکه به صورت ضمیمه شماره دوازدهم این مجله، در نیمه دوم شهریور ۱۳۲۲ منتشر گردید.^۲

ب. تعلیقات امام بر کتاب مفتاح‌الغیب قونوی

امام خمینی در زمانی که شاگرد آیت‌الله شاه‌آبادی بوده کتاب مفتاح‌الغیب قونوی را نزد وی آموخته و حاشیه‌هایی بر این کتاب نوشته است که مجموع این حواشی به

۱. محسن بهشتی سرشت، زندگی و زمانه امام خمینی، تهران، پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۸۱.

۲. دو هفته‌نامه پرچم، س ۱، ش ۱۲، نیمه دوم شهریور ۱۳۲۲، ص ۱.



همراه مصباح‌الانس فناری، حواشی آیات میرزا هاشم اشکوری، سید محمد قمی، میرزا محمدرضا قمشه‌ای و حسن حسن‌زاده آملی در یک کتاب منتشر شد.^۱ در مقاله مورد نقد، نام کتاب *رامفاتیح‌الغیب* درج کرده است.

ب. رساله *نجاه‌العباد*

کتاب *رساله نجاه‌العباد* از کتاب‌های فقهی مهمی است که از امام خمینی منتشر شده است و در مدخل امام خمینی، در جایی که به شرح تألیفات امام خمینی (ره) پرداخته شده، هیچ اشاره‌ای به این کتاب نشده است.

کتاب *نجاه‌العباد* اولین رساله فارسی حضرت امام خمینی می‌باشد که

در اوان مرجعیت ایشان جمع‌آوری گردیده است.^۲

این رساله را شاگردان امام با توجه به حواشی ایشان بر *عروه‌الوثقی* و وسیله‌النجاه گردآوری و تنظیم کردند. انتشار این کتاب به معنای مرجعیت امام خمینی بود چرا که امام خمینی حاضر به اعلام مرجعیت خود نبود و رساله منتشر نمی‌کرد و از هر کاری که به معنای مرجعیت ایشان باشد پرهیز داشت. مرحوم آیت‌الله توسلی می‌گوید:

بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی، من به اتفاق شهید بزرگوار آیت‌الله ربانی املشی به خانه امام رفتیم. آقای ربانی به حضرت امام عرض کرد: آقا، امروز اسلام به شما احتیاج دارد و شما باید رساله بدهید. امام در جواب فرمودند: من کی هستم که اسلام به من احتیاج داشته باشد؟^۳

شهید آیت‌الله ربانی املشی در مصاحبه‌ای گفته بود:

ما به زحمت توانستیم امام را راضی کنیم که رساله‌شان را چاپ کنند. شاید در حدود صد نفر از شاگردان ایشان بودیم که خدمت ایشان رفتیم و گفتیم: «آقا! ما مقلد شما هستیم و می‌خواهیم که رساله شما را داشته باشیم. برای امام وظیفه شرعی درست کردیم که اجازه دهند رساله‌شان چاپ شود. بعد گروهی تشکیل دادیم و حاشیه‌های امام بر کتاب *عروه‌الوثقی* و «وسیله‌النجاه» را جمع‌آوری کردیم. برای اینکه کارها زودتر پیش برود، قسمتی از رساله را هم من تنظیم کردم. در نهایت، رساله‌ای

۱. *مفتاح‌الغیب و شرحه مصباح‌الانس*، مع تعالیق لمیرزا هاشم اشکوری و الایه‌الله‌الخمینی و السید محمد القمی و آقا محمدرضا قمشی و الاستاذ حسن‌زاده آملی، صححه و قدم له: محمد خواجوی، مولی، تهران، اول، ۱۳۸۲، ص ۳۹-۱.

۲. *رساله نجات‌العباد*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۵.

۳. «آیت‌الله توسلی: امام خمینی علاوه بر اینکه یک مرجع انقلابی بود یک معلم بزرگ اخلاق هم بود»، جمهوری اسلامی، ۱۳۸۶/۱۱/۳۰، صفحه گزارش.

با عنوان *نجاه العباد* چاپ کردیم.^۱

این کتاب را اولین بار شاگردان امام خمینی منتشر ساختند و امام خمینی حاضر نشد که با هزینه و جوهات یا با هزینه شخصی این کتاب را منتشر کند و شاگردان ایشان این کتاب را با سرمایه خودشان منتشر کردند.^۲

مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی در سال ۱۳۸۷ به مناسبت صدمین سال تولد امام خمینی، این کتاب را برای بار دوم و با شمایل جدیدی در ۴۰۹ صفحه منتشر ساخت. رساله بعدی امام خمینی نیز در سال ۱۳۴۲ به قلم آقا مجتبی تهرانی نوشته شده است که در مدخل، اسمی از ایشان نیز به میان نیامده است. آیت‌الله آقا مجتبی تهرانی در این باب می‌گوید:

وقتی غائله تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش آمد و امام وارد صحنه شدند، در صدد برآمدم که توضیح‌المسائل ایشان را به چاپ برسانم. موافقت آن را از امام گرفتم و از آقای شیخ علی اصغر علامه خواستم توضیح‌المسائل امام را تنظیم کند و برای چاپ آماده سازد. وقتی پیش از چاپ به من نشان داد، آن را نپسندیدم، خودم دست به کار شدم و آن را طبق نظر امام تنظیم کردم و با فتاوی‌ای ایشان تطبیق دادم. این توضیح‌المسائل در روز هشتم محرم [۱۱ خرداد ۴۲] از چاپ درآمد و در دسترس مقلدین امام قرار گرفت. در صفحه اول آن، دست خط امام به چاپ رسیده بود به این مضمون که: عمل به این رساله که بعضی از موثقیین آن را با فتاوی‌ای من تطبیق داده‌اند، مجاز است.^۳

ت. لمحات الاصول

کتاب *لمحات الاصول* تقریرات امام خمینی از درس اصول فقه آیت‌الله العظمی بروجردی است که از این کتاب مهم نیز در مدخل امام خمینی، هیچ نامی برده نشده است. امام خمینی درس خارج اصول آیت‌الله العظمی بروجردی را به زبان عربی تقریر نموده و این اثر اولین بار در سال ۱۳۷۹ توسط مؤسسه حفظ آثار امام خمینی همراه با

۱. «آشنایی با زندگانی شخصیت‌های اسلامی معاصر این شماره: آیت‌الله ربانی املشی عضو فقهای شورای نگهبان (۲)»، پیام انقلاب، ش ۷۸، بهمن ۱۳۶۱، ص ۳۰.
۲. محمدابراهیم جناتی، «فقه اجتهادی و اصلاح حوزه‌ها از دیدگاه امام»، کیهان/اندیشه، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹، ش ۲۹، ص ۳۴.
۳. سید حمید روحانی، «حاج آقا مجتبی تهرانی؛ شاگرد دلباخته مکتب امام»، ۵/ خرداد، دوره سوم، ص ۱۰، زمستان ۹۱، ش ۳۴، ص ۳۱-۳۰.





مقدمه‌ای از آیت‌الله جعفر سبحانی در ۵۲۱ صفحه انتشار یافته است.^۱

ث. کتاب ولایت فقیه

در صفحه ۷۳۱ از مدخل امام خمینی، در ضمن اشاره به کتاب ولایت فقیه امام خمینی، نویسنده تدوین این اثر را مربوط به سال ۱۳۹۱ ق مطابق ۱۳۵۱ ش دانسته است. در حالی که این کتاب حاصل درس‌های امام در روزهای ۱۳۴۸/۱۱/۱ تا ۱۳۴۸/۱۱/۲۰ ش در نجف اشرف است و در پاییز ۱۳۴۹ ش تدوین و منتشر شده است.^۲

ج. التعلیقہ علی الفوائد الرضویہ

کتاب مذکور در ص ۷۲۷ مدخل، به تفصیل معرفی شده است و با وجود این در ص ۷۲۹ باز از آن نام برده و اثر را به صورت تکراری معرفی کرده‌اند.

۷. حوزه درسی و شاگردان امام خمینی

در این مدخل در بخش مربوط به «حوزه درسی و شاگردان»، ضمن پرداختن به روایات اخلاقی امام، در مورد آغاز تدریس ایشان چنین اشاره شده است:

به رغم جایگاه علمی قابل قبول در فقه و اصول، تا زمانی که استادش، آیت‌الله عبدالکریم حائری در قید حیات بود، حوزه درسی تشکیل نداد. پس از درگذشت وی... نخستین دوره درس اصول خود را برگزار کرد.

(مدخل، ص ۷۲۵)

در مورد سوابق تدریس امام، نویسنده به پیشینه تدریس ایشان اشاره دقیقی ندارد و با بیانی مبهم، وارد تبیین حوزه درسی امام راحل شده و از این نظر، بخش‌های مهمی از سوابق تدریس امام را نادیده گرفته است. ضمن آنکه در بیان فوق مشخص نیست مراد نویسنده از «نخستین دوره درس اصول»، دروس سطح است یا درس خارج. حتی اگر تاریخ آغاز درس خارج فقه و اصول نیز مراد باشد، باز هم با تکیه بر منابع معتبر، امام خمینی (ره)، تدریس علوم منقول و خارج فقه و اصول را در سال ۱۳۲۵ شمسی/برابر با ۱۳۶۴ قمری و در آستانه ورود آیت‌الله بروجردی به قم، آغاز کرده‌اند. این در حالی است که «امام پیش از شروع درس خارج، سالیان درازی به تدریس «سطح» اشتغال داشت.»^۳ گذشته از مطالب پیش گفته، آنکه امام خمینی به صراحت خودشان تاریخ شروع

۱. محات الاصول، افادات الفقیه الحجه آیه‌الله العظمی البروجردی، تقریر: الامام الخمینی مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، اول، بهار ۱۳۷۹ = ۱۴۲۱ ق.

۲. امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، تهران، عروج، ۱۳۷۲، ص ۱. برای دانستن درباره کیفیت و جزئیات مرتبط با انتشار و تدوین درس‌های ولایت فقیه امام رک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۷۵۵-۷۱۲.

۳. سید حمید روحانی، همان، ج ۱، ص ۵۸.



روایت خواندنی عباس شیبانی از نوع موضع‌گیری مدعیان مبارزات ملی مردمی، پس از حادثه ۱۵ خرداد، بسیار جالب توجه است. او که به عنوان شخصیتی ملی و مذهبی در قبال این کشتار به اعتراض می‌پردازد، با واکنش منفی همراهانش مواجه می‌شود که اتفاقاً تمام حیثیت اجتماعی خود را در مبارزه با رژیم شاه به دست آورده‌اند و به عنوان مجرم سیاسی، محبوس هستند

تدریس را بیش از ۸ سال قبل از فوت آیت‌الله حائری دانسته است و چنین نوشته است: «اینجانب در زمانی که ساکن مدرسه دارالشفاء بودم، مدت‌ها فلسفه تدریس می‌کردم و در سنه ۱۳۴۸ [ق مطابق ۱۳۰۷ ش] به واسطه تأهل از مدرسه خارج شدم.»^۱ پس حوزه درسی فلسفی امام به مدت‌ها پیش از سال ۱۳۰۷ ش برمی‌گردد.

متأسفانه جای جای این مدخل حاوی نکات متناقضی است که خواننده را به تشتت وامی‌دارد. در صفحه بعد (ص ۷۲۶) از همین

مدخل، تاریخ آغاز تأسیس حوزه درسی امام خمینی مربوط به تاریخ ۱۳۲۴ ش مصادف با ۱۳۶۳ ق اعلام شده است! در حالی که این ادعا، هم با آن ادعایی که در یک صفحه قبل آمده بود که امام تدریس را از سال ۱۳۵۵ ق آغاز کرده بوده در تناقض است و هم با سخن صریح امام به تاریخ ۱۳۰۷ ش. علاوه بر اینکه یکی از شاگردان امام خمینی که قدیمی‌ترین نقل از شاگردان امام را بیان کرده است، می‌نویسد که امام با اینکه جوان بوده ولی «در سال ۱۳۱۶ شمسی از مدرسین فاضل و بنام حوزه قم بود.»^۲

در صفحه ۷۲۶ از مدخل ادعا شده است که امام خمینی، در حقیقت مجموعه درس‌های خود را با «درس اخلاق» آغاز کرده است: «امام خمینی مجموعه دروس خود را با درس اخلاق آغاز کرد.»

این ادعا کاملاً نادرست و غلط است و به تصریح خود امام، ایشان سال‌ها پیش از شروع درس اخلاق و زمانی که در مدرسه دارالشفاء سکونت داشتند و مجرد بودند، به تدریس اشتغال داشتند.^۳

تا اینجای بحث، نتیجه آنکه اول: تاریخ آغاز حوزه درسی امام به اشتباه درج شده است؛ دوم: خلاف مدعای نویسنده، امام در زمان حیات استادشان حاج شیخ عبدالکریم هم حوزه درسی داشت؛ سوم: پیشینه تدریس امام در دروس فلسفی با تاریخ آغاز درس

۱. همان، ص ۵۵.

۲. محمدحسن رجبی، خاطرات عباس زریاب خوبی به نقل از کتاب *زندگینامه سیاسی امام خمینی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳. سید حمید روحانی، همان.



خارج فقه خلط شده است؛ چهارم: تاریخ آغاز تدریس معقول و فقه و اصول نیز به اشتباه درج شده است؛ پنجم: در بخش دیگر نیز، درس اخلاق به اشتباه به عنوان قدم اول در آغاز مجموعه دروس امام تلقی شده که اشتباه است و امام پیش از آن، به تدریس فلسفه اشتغال داشته‌اند.

در بخشی از مدخل (ص ۷۲۶) به طور مبهم از دخالت دلایل سیاسی، در انتقال درس اخلاق امام از فیضیه به مدرسه ملاصادق سخن به میان آمده است. این بخش به قدری مبهم است که مخاطب را دچار سردرگمی می‌کند. بهتر بود نویسنده با صراحت به این ماجرا می‌پرداخت که درس اخلاق امام خمینی با حضور طلاب، بازاریان و بخشی از مردم، در زمان حاکمیت دیکتاتوری رضاخان آغاز شده بود و به دلیل مخالفت پلیس قم و دخالت و کارشکنی‌هایی که انجام دادند، این درس به مدرسه ملاصادق که به نسبت مدرسه فیضیه، مدرسه‌ای دور از مرکز به حساب می‌آمد، منتقل گردید.^۱

در بخشی از مقاله، نویسنده آیت‌الله بروجردی را استاد امام دانسته است (مدخل، ص ۷۲۶) در حالی که زمانی که ایشان به قم آمدند امام سال‌ها بود که به درس کسی نمی‌رفت و از نظر علمی مستغنی بود و در این زمان امام خودش از مدرسین برجسته حوزه قم محسوب می‌شد. ایشان از باب احترام در درس آیت‌الله بروجردی شرکت می‌کرد و به این امر تصریح دارد:

با عده‌ای از رفقا بحث داشتیم تا آنکه آقای بروجردی - رحمه‌الله علیه - به قم آمدند. برای ترویج ایشان به درس ایشان رفتم و استفاده هم نمودم.^۲

وقتی از اصطلاح «برای ترویج ایشان به درس ایشان رفتم» استفاده می‌شود، مراد آن است که رابطه استاد و شاگردی مصطلح در میان نبوده است و وقتی خود امام به این ظرایف دقت دارند، انتظار آن است که در یک متن علمی، به آن توجه شود.

در بخش دیگری از این مدخل، از سه نفر به عنوان اولین شاگردان امام خمینی در سال ۱۳۲۴ نام برده شده است: آیات مطهری، جوادی آملی و منتظری. (ص ۷۲۶) در این مورد نیز، باید دانست که آیت‌الله جوادی آملی، در تاریخ مذکور نه تنها شاگرد امام خمینی نبوده‌اند که اصلاً به شهر مقدس قم مشرف نشده بودند و در تهران مشغول تحصیل بوده‌اند. آیت‌الله جوادی از حیث سنی بیش از ۱۰ سال از آقایان مطهری و

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۳۵.



منتظری کوچک‌تر بوده و به علاوه، ایشان در سال ۱۳۳۴ش تازه وارد قم شده است!^۱ در بخش مربوط به ذکر اسامی شاگردان امام خمینی نیز چند اشتباه فاحش در مدخل قابل مشاهده است. برای ذکر نام شاگردان امام بهتر بود از یک منبع استفاده می‌گردید و منبع دسته اول درباره این موضوع کتاب *نهضت امام خمینی*، ج ۱، ص ۶۶-۶۰ است که فهرست بلندی از شاگردان امام را برای اولین بار منتشر کرده و آن فهرست به سمع و نظر امام خمینی رسیده و توسط ایشان حک و اصلاح شده است. در ادامه، اشکالات مربوط به نام شاگردان امام را به تفکیک، بیان خواهیم کرد:

الف. نام آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی به صورت «آیت‌الله دکتر محمد حسین بهشتی» درج شده است! که غلط آشکار است.

ب. در معرفی شاگردان امام، از مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی نیز به عنوان «شهید آیت‌الله عبدالرحیم ربانی شیرازی» نام برده شده است. در حالی که این روحانی مبارز، در یک سانحه رانندگی به رحمت حق شتافتند و لذا عنوان شهید برای ایشان قابل استفاده نیست.^۲ شاید این اشتباه ناشی از خلط بین نام مرحوم ربانی شیرازی با مرحوم شهید ربانی املشی باشد که به دست باند مخوف مهدی هاشمی به شهادت رسیده و در زمره شاگردان بنام امام خمینی (ره) بوده است.

پ. در بخش شاگردان امام از آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی به عنوان یکی از شاگردان امام نام برده شده است. در صورتی که مطابق آنچه ایشان در کتاب *خاطرات خود* گفته‌اند، هرگز شاگرد امام خمینی نبوده‌اند و در درس امام شرکت نکرده‌اند.

ت. در ذکر نام آقای هاشمی رفسنجانی نیز اشتباه صورت گرفته است و نام وی به عنوان «علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی» درج شده است، در حالی که نام صحیح وی «اکبر هاشمی بهرمانی» مشهور به رفسنجانی است. در اینجا نیز دو اشتباه صورت گرفته است یکی در اسم کوچک وی که به اشتباه، «علی‌اکبر» ذکر شده و دیگری عدم درج نام شناسنامه‌ای ایشان «بهرمانی» است.

ث. در قسمت شاگردان امام، از آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی به عنوان یکی از شاگردان ایشان نام برده شده است. در حالی که ایشان تنها بخشی از قسمت برائت کتاب

۱. *مهر استاد*، قم، اسراء، ۱۳۹۱، ص ۹۹-۹۵؛ به نقل از *فرهنگ‌نامه رجال روحانی عصر امام خمینی*، ج ۱، ص ۱۰۴.
 ۲. برای دانستن درباره کیفیت درگذشت آیت‌الله ربانی شیرازی رک: *جمهوری اسلامی*، س ۳، ش ۸۰۴، سه‌شنبه ۱۸ اسفند ۱۳۶۰، ص ۱ و ۴. نویسندگان همچنین به رغم وجود قرائن مختلف، در مورد رحلت آقا سید مصطفی خمینی دچار سردرگمی شده و در بخشی از مدخل از عنوان «شهید» استفاده کرده و در جای دیگر از این عنوان استفاده نکرده‌اند.



رسائل را نزد امام خمینی خوانده است.^۱ و این مقدار کم، به میزانی نیست که صدق عنوان شاگردی کند و به همین خاطر در فهرست‌هایی که شاگردان ایشان را ذکر کرده‌اند، از آیت‌الله شبیری نامی به میان نیاورده‌اند.^۲ مؤیدی دیگر بر این ادعا آن است که در سایت رسمی متعلق به آیت‌الله شبیری زنجانی، در شرح حال ایشان هیچ اشاره‌ای به شاگردی ایشان نزد امام خمینی نشده است.^۳

ج. در صفحه ۶۹۲ از آیت‌الله ممدوحی به عنوان یکی از شاگردان امام یاد شده و چنین آمده است:

گفتنی است که حسن ممدوحی کرمانشاهی از شاگردان امام خمینی شرح مفصلی بر مصباح تدوین و تحت عنوان عرفان در محضر برهان و وحی منتشر نموده است.

آیت‌الله حسن ممدوحی گرچه از علاقه‌مندان امام خمینی (ره) بوده و هستند ولی از شاگردان امام نیست و به تصریح خودشان، در اواخر حیات آیت‌الله بروجردی (حدود سال‌های ۳۸-۳۷) وارد طلبگی شده و جالب آنکه خود تصریح دارند که در آن زمان اصلاً با امام ملاقات نداشته است، چه رسد به اینکه بخواهند شاگرد ایشان باشند.^۴ در هیچ کدام از زندگی‌نامه‌های رسمی آیت‌الله ممدوحی - از جمله در کتاب *خبرگان ملت* - نیز اشاره‌ای به شاگردی ایشان نزد امام خمینی (ره) نشده است.^۵

۸. لایحه اصلاحات در دولت امینی و بعد از آن

در بخشی از مدخل به صورت مبهم از تصویب «لایحه اصلاحات» در سال ۱۳۴۰ سخن به میان آمده است:

پس از رحلت آیت‌الله بروجردی... در دوره نخست‌وزیری امینی، لایحه

۱. «سید موسی شبیری زنجانی، فقیه محقق»، حبیب‌الله سلمانی آرانی، گلشن ابرار، ج ۷، جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، قم، نورالسجاد، ۱۳۸۶.

۲. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۷-۶۰.

۳. قسمت زندگینامه سایت آیت‌الله شبیری زنجانی به آدرس:

<http://zanjani.net/index.aspx?pid=10476>

۴. مصاحبه با آیت‌الله ممدوحی، ۹۲/۳/۲۲ و ۹۳/۲/۲۲؛ آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

۵. *خبرگان ملت*، تهیه و تنظیم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، دفتر سوم، ص ۴۷۸؛ در اینجا ضمن معرفی اساتید ایشان، هیچ اشاره‌ای به نام امام به عنوان استاد آیت‌الله ممدوحی نشده است.

همچنین در منابع مجازی رسمی که زندگی‌نامه ایشان را درج کرده‌اند نیز اشاره‌ای به مدعای فوق‌الذکر نیست. برای نمونه رک:

<http://hmamdouhi.andishvaran.ir/fa/ScholarMainpage.html>

<http://mamdohi.blogfa.com/>

<http://www.quranct.com/faces/?>

<http://rezataran.ir>

نه فقط اعلامیه «دیکتاتور خون می‌ریزد» که به تاریخ ۱۹ خرداد ۴۲ است بلکه تمام اعلامیه‌های نهضت آزادی که از اسفند ۱۳۴۱ و تمام اعلامیه‌های سال ۱۳۴۲ تا حدود ۱۰ سال را باید در آنها تجدیدنظر کرد. علاوه بر اینکه تمام سران نهضت آزادی در قضایای نهضت امام از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۳ در زندان بودند فلذا بیرون نبودند که بخواهند از امام و نهضت حمایت کنند

اصلاحات در همان سال به تصویب رسید؛ امینی به منظور جلب موافقت و همراهی علما به قم رفت. (مدخل، ص ۶۷۱)

علی امینی وقتی بر سر کار آمد، نهاد قانون‌گذاری وقت یعنی دو مجلس شورای ملی و سنارا با جلب رضایت شاه، منحل کرد. به این ترتیب قوانینی که نیاز داشت را در هیئت دولت خودش تصویب می‌کرد که از این حیث که در مجلس تصویب نمی‌شد، با قانون اساسی مغایرت

داشت. هیئت دولت امینی در جلسه فوق‌العاده‌ای که در شب ۲۰ دی ۱۳۴۰ برگزار کرد، «قانون اصلاحات ارضی» را به تصویب رساند.^۱ البته به اصلاحات ارضی نمی‌شود قانون گفت چرا که دولت حق قانون‌گذاری نداشت و نیز نمی‌توان به آن لایحه و طرح گفت چون در مجلس شورای ملی به تصویب نرسید. شاه در روز سه‌شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۴۰ در روستای «ورجوی» از توابع مراغه اولین سند مالکیت را به یک کشاورز داد و به صورت عملی، آغاز این ماجرا را کلید زد.^۲

در ادامه مدخل آمده: «در مهر ۱۳۴۱، طرح لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی از طرف دولت تصویب شد.» (مدخل، ص ۶۷۱) نیز باز در جای دیگر از همین مدخل آمده: «تصویب طرح لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی از طرف دولت» (ص ۷۲۵) در این دو جا یک اشتباهی رخ داده است و آن است که قانون انجمن‌ها، در هیئت دولت اسدالله علم تصویب شد نه در مجلس شورای ملی، فلذا باید به آن «تصویب‌نامه» گفت نه طرح یا لایحه. و اگر در مجلس به تصویب می‌رسید، می‌شد به آن طرح یا لایحه گفت. نکته دیگر آن است که استفاده از ترکیب «طرح لایحه» ناشی از ناآگاهی نویسنده یا نویسندگان از معنای این دو کلمه است و این دو کلمه در ادبیات سیاسی و تاریخی، هرگز به صورت ترکیبی استفاده نمی‌شود چرا که معنایی مخالف هم دارد. لایحه پیشنهادهاتی است که از طرف دولت به مجلس داده شده باشد و اگر تصویب شود می‌شود لایحه قانونی و طرح به پیشنهادهاتی می‌گویند که از سوی مجلسیان در مجلس مطرح شده باشد.

۱. اطلاعات، س ۳۶، ش ۱۰۷۰۳، چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۴۰، ص ۱ و ۱۷.
۲. همان، ش ۱۰۷۵۲، سه‌شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۴۰، ص ۱ و ۲۱ و ۲۴.



با مراجعه دقیق به اسناد و منابع متقن معلوم می‌شود که تاریخ آزادی امام به اشتباه درج شده است. به عنوان نمونه در سندی به نقل از سرهنگ مولوی - رئیس ساواک تهران - تاریخ آزادی امام از حصر خانگی، شنبه ۱۵ فروردین بیان شده است و این اشتباه از آنجا ناشی شده است که در کتاب *نهضت امام خمینی (ره)*، این تاریخ با عنوان شب ۱۶ فروردین درج شده است

تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی گرچه به صورت طرح پیشنهادی از سوی دولت مطرح بود، اما به واسطه تعطیلی مجلس در آن دوران، توسط هیئت دولت تصویب شد و از این حیث آن را «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» می‌نامند.

نکته مهم و قابل نقد دیگر آنکه نویسنده به نقش علمای تهران مانند مرحوم خوانساری، محمدتقی آملی و... در به ثمر نشستن مبارزات روحانیون با این تصویب‌نامه اشاره‌ای نکرده است و از این نظر تلاش‌های علمای بزرگ تهران و

نقش اعلام اجتماع در مسجد سعید عزیزالله و حوادث مرتبط دیگر، نادیده گرفته شده است. استفاده از منابع دست اول در این موضوع، مانند کتاب *نهضت دو ماهه روحانیون به قلم مرحوم علی دوانی* و نیز کتاب *نهضت امام خمینی (ره)*، جلد اول، در تکمیل این بحث بسیار ضروری است که هیچ‌ارجاعی به این دو منبع مشاهده نمی‌شود و از این حیث، مطالب مطروحه از نقصان خالی نیست.

۹. حاج آقا روح‌الله کمالوند

در بخشی از این مدخل ادعا شده است که در ماجرای انقلاب سفید، مرحوم حاج آقا روح‌الله کمالوند به عنوان نماینده امام و سایر مراجع قم برای مذاکره با شاه راهی دربار شده است:

امام خمینی مراجع و علمای بزرگ قم را به نشست و تصمیم‌گیری فراخواند. آیت‌الله کمالوند به نمایندگی از سوی امام و دیگر مراجع تقلید قم، پیام هشدار ایشان را در ملاقات با شاه ابلاغ کرد. در این دیدار، شاه با تهدید به خشونت، بر عملی ساختن تصمیم خویش تأکید کرده بود. (مدخل، ص ۶۷۱)

منبعی که برای این مطلب ارجاع داده شده حدیث *بیداری*، نوشته حمید انصاری، ص ۴۲ است.

دقت در اسناد، چنین گزارشی را تأیید نمی‌کند که مرحوم کمالوند به عنوان نماینده رسمی علمای قم و امام، برای مذاکره با دربار فرستاده شده باشند. بلکه در موارد متعدد،



امام با هر نوع مذاکره با دربار مخالفت ورزیده‌اند و اساساً راه مذاکره پنهانی با شاه و دربار را راهبردی شکست خورده می‌دانسته‌اند. مضاف بر مخالفت این گزارش با سیره سیاسی امام، سندی یافت نمی‌شود که این مدعا را ثابت کند و از این حیث نیازمند بازنگری است. در ادامه برخی از مستندات در باب فعالیت‌های آیت‌الله کمالوند را مرور می‌کنیم. حاج آقا روح‌الله کمالوند در فروردین ۱۳۴۲ به دیدار شاه رفته است. دولت اسدالله علم و شاه بعد از درگیری در مدرسه فیضیه و کشتار و کتک زدن طلاب، در صدد برآمد تا فضا را تلطیف کرده و بین خودشان و روحانیون را اصلاح کنند. گفتنی است که علی کمالوند پسر عموی آیت‌الله کمالوند در این زمان مدیر کل نخست‌وزیری بوده است و واسطه این دیدار بوده است. اما آقای کمالوند بعد از اینکه نتوانست رضایت امام را برای یک آشتی جلب کند، در دیدارش با شاه، هیچ حرفی از این قضایا نزد و به پرداختن به مسائل شخصی بسنده کرد.^۱

امام خمینی در روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۴۲، به صراحت ماجرای دیدار کمالوند با شاه را بدون ارتباط با خود و سایر مراجع قم دانسته و می‌گوید که وی از جانب خودش رفته بود و دولت ایشان را طلبیده بود تا بین شاه و روحانیت را اصلاح کند ولی امام به همین خاطر، دیدار با کمالوند را نپذیرفت و هر گونه اصلاحی با دولت و شاه را به شدت رد کرده است: در باره آقای کمالوند هم، ما ایشان را اعزام نکرده بودیم؛ بلکه آقای کمالوند را دولت طلبیده بوده است؛ و تلفنی از ما استجازه کردند که در سر راه، اول به قم بیایند. در جوابشان عرض کردم مطلقاً راضی به آمدنشان نیستم و مادامی که این دولت علم مصدر کار است، داخل هیچ قسم مذاکره صلح و مصالحه‌ای نخواهیم شد؛ زیرا این دولت به ترتیبی با اهل علم معامله کرده است که تماس سران حوزه علمیه همراه او، انتحار روحانیت است؛ و تا آنجا که اختیار روحانیت با ماست، تن به چنین صلح و اصلاحی نخواهیم داد؛ و دلیلی هم محض اصلاح حاضر نمی‌بینیم.^۲

آنگونه که مشاهده می‌شود، در حالی که امام صراحتاً نمایندگی آیت‌الله کمالوند از شخص ایشان و مراجع قم را رد می‌کنند، نویسنده مدخل بدون توجه به این تصریحات امام، آقای کمالوند را نماینده رسمی امام و مراجع قم برای مذاکره با دربار معرفی کرده است. البته گذشته از مدخل امام خمینی و مرجع مدعای آن یعنی کتاب حدیث بیداری،

۱. آیت‌الله روح‌الله کمالوند به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، زمستان ۱۳۹۱، ص ۴۸ و ۶۳-۶۰.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۴.

در برخی منابع دیگر نیز همین اشتباه تاریخی تکرار شده است. به عنوان نمونه در مجموعه کوثر، ج ۱، ص ۳۴، در این مورد چنین آمده است:

امام بر آن شدند که از یک روحانی ذی نفوذ برای مذاکره مستقیم با شاه بهره جویند. مرحوم آیت‌الله حاج آقا روح‌الله کمالوند... به دربار رفت و با شاه به مذاکره پرداخت...^۱

مسئولین مؤسسه حفظ آثار امام در دو کتاب حدیث بیداری و مجموعه کوثر این اشتباه را انجام داده‌اند و سومین کتابی که این اشتباه را در آن تکرار کرده‌اند صحیفه/امام است. در پاورقی‌ای که بر کتاب صحیفه/امام درج شده چنین نوشته‌اند:

آقای روح‌الله کمالوند، از روحانیون لرستان و از مدرسین حوزه علمیه قم. وی در ملاقات با شاه به طور بی‌پروا، خواست‌ها و آرمان‌های علما و روحانیون را به اطلاع او رساند اما از آنجا که تصمیم رژیم شاه مبارزه با اسلام و مسلمین بود، این دیدار نتیجه‌ای به بار نیاورد.^۲

اشتباهاتی از این دست که بر خلاف اظهار نظر صریح شخص امام خمینی (ره) در منابع تاریخی منتشر شده است، مصداق بارز تحریف نهضت امام خواهد بود. متأسفانه مؤسسه‌ای که با هدف حفظ آثار امام خمینی (ره) به فعالیت می‌پردازد، در این مورد خود منشأ تحریف تاریخ شده است. به رغم تصریح امام مبنی بر ناصحیح بودن نمایندگی آیت‌الله کمالوند از روحانیت و امام برای مذاکره با دربار، در سه منبع مکتوب از آثار منتشر شده از سوی مؤسسه حفظ آثار امام - از جمله در پاورقی کتاب صحیفه/امام - این اشتباه تکرار شده است.

۱۰. ماجرای فیضیه

در بخشی از مقاله که به توصیف وقایع مربوط به مدرسه فیضیه پرداخته شده است، نکات قابل تأملی وجود دارد که در ادامه به آنها می‌پردازیم. پیش از ورود به بیان این نکات انتقادی، متن مندرج در مقاله به قرار ذیل، ذکر می‌گردد:

سرانجام مجموعه واکنش‌های امام و دیگر روحانیون سبب شد تا در ۲ فروردین ۱۳۴۲، مصادف با وفات امام جعفر صادق (ع)، حکومت به خشونت بگراید. در مجلس عزایی که آیت‌الله خمینی به مناسبت وفات امام ششم (ع) در منزل خود برگزار نمود، ایادی رژیم آشوب برپا کردند؛

۱. کوثر: مجموعه سخنرانی‌های حضرت امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۴.

۲. صحیفه/امام، همان، ص ۱۹۲.

آیت‌الله با تهدید، آنها را از این عمل بر حذر داشت، اما غائله به بیرون از منزل وی کشیده شد. آشوبگران و مأموران مسلح با یورش به مجلس عزای مشابهی که در مدرسه فیضیه توسط آیت‌الله گلپایگانی برقرار بود، فاجعه‌ای را رقم زدند. (مدخل، ص ۶۷۱ و ۶۷۲)

در مورد متن فوق نکاتی به شرح ذیل قابل طرح است:

الف. در گزینش واژگان و نوع ورود به بحث، این گونه القا شده که حمله به فیضیه در حقیقت به اقدامات علما بر می‌گردد و در واقع اینان رژیم را وادار به واکنش کرده‌اند؛ چه اینکه می‌خوانیم: «سرانجام مجموعه واکنش‌های امام و دیگر روحانیون سبب شد تا در ۲ فروردین ۱۳۴۲، مصادف با وفات امام جعفر صادق (ع)، حکومت به خشونت بگراید.» این در حالی است که علما تا آن هنگام هرگز رفتار خشونت‌آمیز یا مبارزه قهرآمیزی از خود بروز ندادند و بدند که نتیجه‌اش خشونت‌گرایی رژیم باشد. در حقیقت این منطق خشونت‌آمیز پهلوی است که در مقابل اقدامات روشنگرانه-از قبیل سخنرانی، بیانیه سیاسی، اعلام تحصن و...- دست به باتوم می‌برد. لذا این رویه قرون وسطایی چیز تازه‌ای نیست که ریشه‌اش کنش‌گری سیاسی علما در آستانه انقلاب سفید باشد. حمله یک‌جانبه و بی‌بهبانه به طلاب مظلوم در مدرسه فیضیه، اقدامی است در جهت سرکوب فعالیت‌های سیاسی آرام روحانیت و ایجاد خفقان پلیسی و امنیتی.

ب. برای شهادت امام صادق (ع)، به کرات از تعبیر وفات استفاده شده است که چنین نقیصه‌ای در یک متن معیار، در بلندمدت به حذف عنوان شهادت منجر خواهد گشت. مگر آنکه ایشان بنا به دلایلی نخواهند از لفظ شهادت استفاده کنند که خود موضوعی قابل بحث و پی‌جویی است. مطمئناً نتیجه چنین رویه‌ای کنار گذاشتن فرهنگ شهادت از زندگانی معصومان (ع) است که خود ریشه در تقدس‌زدایی از مضامین مربوط با تاریخ اسلام دارد.

پ. در بخشی از نوشتار به شیطنت‌های خرابکارانه عمال پهلوی به منظور ایجاد آشوب در مجلس روضه بیت امام اشاره و اینگونه القا شده است که ماجرای حمله به فیضیه، در حقیقت پس از ناکام ماندن آشوب در بیت امام و کشیده شدن دامن آشوب به خیابان، به وقوع پیوسته است. حال آنکه، برخلاف مدعای نویسنده که گفته «ایادی رژیم آشوب برپا کردند؛ آیت‌الله [خمینی] با تهدید، آنها را از این عمل بر حذر داشت، اما غائله به بیرون از منزل وی کشیده شد.» (ص ۶۷۲)، شیطنت‌های محدود عمال رژیم با تهدید



امام که توسط آیت‌الله خلخالی بیان گردید، در نطفه خفه شد^۱ و از این نظر اساساً آشوبی برپا نگشت که بخواهد دامنه به بیرون کشیده شود و از این حیث، موضوع حمله به فیضیه خود نقشه‌ای مستقل از این ماجرا بوده است که از مدت‌ها قبل با استقرار امکانات و نیروی نظامی - لباس شخصی - برنامه‌ریزی شده بود. بهتر آن بود که منابعی که این دو حادثه را به طور دقیق منعکس کرده‌اند مورد استفاده قرار می‌گرفت.^۲

۱۱. نقش بازرگان و نهضت آزادی در قیام ۱۵ خرداد ۴۲

در بخش دیگری از مدخل، بعد از مرور حوادث بعد از سخنرانی امام خمینی (ره) در روز ۱۳ خرداد ۴۲، از نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان به عنوان یکی از جریان‌های سیاسی حامی قیام ۱۵ خرداد نام برده شده و چنین آمده است:

سخنرانی آیت‌الله خمینی در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲، مصادف با عاشورای حسینی، به عنوان نقطه عطف مخالفت علنی وی با رژیم پهلوی و سرآغاز قیام ۱۵ خرداد است... وی در این سخنرانی اثرگذار، مردم را به مقابله با ظلم تهییج نمود. بسیاری از احزاب سیاسی نیز همچون نهضت آزادی، به رهبری مهندس بازرگان، در حمایت از این دعوت، به مردم پیوستند. (مدخل، ص ۶۷۲)

در مورد مدعای فوق‌گفتنی آنکه اولاً نویسنده ابتدا مدعی می‌شود که «بسیاری از احزاب سیاسی» به دعوت امام لبیک گفته‌اند و به مردم پیوسته‌اند و در ادامه به نهضت آزادی به عنوان نمونه‌ای از آن بسیار اشاره می‌کند. این هر دو بخش از مدعای وی قابل خدشه است چه اینکه طبق مستندات موجود، اتفاقاً اکثریت احزاب سیاسی - قریب به اتفاق - این قیام مردمی را حرکتی ارتجاعی و کور معرفی کردند که در مقابله با اصلاحات شاهانه قرار گرفته است! و از این حیث، نه تنها به جمع حامیان آن نپیوستند که در تقابل با آن قرار گرفتند که نام احزاب چپ و راست از حزب توده تا

۱. امام به دنبال برخی شیطنتها توسط عمال رژیم، توسط آقای خلخالی عمال رژیم را این چنین تهدید می‌کنند که: «اگر یک بار دیگر حرکت سوء و ناشایسته‌ای که موجب اختلال در نظم و آرامش مجلس باشد، از خود نشان دهند و خواسته باشند از رسیدن سخنان آقایان خطبا به گوش مردم جلوگیری کنند، فوراً به طرف صحن مطهر حرکت می‌کنم و در کنار مرقد مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) سخنانی را که لازم است به گوش مردم برسد، شخصاً ایراد خواهیم کرد.» (سید حمید روحانی، همان، ص ۳۶۶) آن گونه که می‌بینید، تهدید امام هم یک تهدید نرم است نه تهدید سخت که منجر به ایجاد تنش فیزیکی شده باشد. پس آشوبی اتفاق نیفتاده و آن شیطنتها در نطفه خفه شده است. پس این تهدید آیا نتیجه‌اش آشوب است؟ و آیا این آشوب دامنه‌اش کشیده شده به فیضیه؟ به نظر می‌رسد نویسنده مدخل اطلاع دقیقی از ابعاد حوادث ۲ فروردین ۴۱ نداشته است.

۲. در کتاب نهضت امام خمینی این دو ماجرا به صورت مبسوط و مستقل بیان شده است. برای دیدن جزئیات این ماجرا رک: سید حمید روحانی، همان، ص ۳۶۷-۳۶۵.

جبهه ملی در این جمع مخالفان قیام ۱۵ خرداد به چشم می خورد. ثانیاً با توجه به آنکه سران نهضت آزادی در هنگامه قیام در زندان به سر می برده اند، این نهضت چگونه به دعوت امام لبیک گفته و به مردم پیوسته است؟ اگر مراد نویسنده اعلامیه مشهور منتسب به نهضت آزادی با عنوان «دیکتاتور خون می ریزد» باشد، نیز گفتنی هایی پیرامون آن وجود دارد: نخست آن که با توجه به زندانی بودن

نخستین مواضع رسمی و اظهار نظرهای علمی امام خمینی (ره) درباره ولایت فقیه، در کتاب *کشف اسرار* در سال ۱۳۲۳ شمسی درج شده است. ایشان در کتاب *کشف اسرار* ضمن پرداخت تفصیلی به موضوع «ولایت فقیه» و «حکومت اسلامی»، یک فصل کامل از این کتاب را به مقوله های مذکور اختصاص داده و بحث مفصلی درباره حکومت اسلامی دارد

سران نهضت آزادی در هنگام صدور این اعلامیه، متن آن توسط برخی از نیروهای جوان تر فعال در این تشکل سیاسی تهیه شده است که برخی از جلال الدین فارسی به عنوان نویسنده این متن نام برده اند. دوم اینکه، این بیانیه توسط برخی از سران نهضت تکذیب شده است و از این نظر، سند دیگری مبنی بر حمایت نهضت آزادی از قیام ۱۵ خرداد در دست نیست که قابل استفاده در اثبات مدعای نویسنده باشد.

از همه مهم تر آنکه به روایت عباس شیبانی، سران نهضت آزادی و رهبران نهضت مقاومت ملی - مجموعه نیروهای ملی و مذهبی - همگام با مخالفان قیام ۱۵ خرداد، آن را حرکتی چاله میدانی معرفی می کرده اند! و بدیهی است که چنین افرادی رانمی توان در شمار حامیان قیام به حساب آورد.

دکتر عباس شیبانی از اعضای جبهه مقاومت ملی، عضو هیئت مؤسس و از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی و همچنین مسئول کمیته دانشجویی نهضت آزادی ایران، در مورد واکنش اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی نسبت به واقعه ۱۵ خرداد ۴۲، نظرات جالبی را مطرح کرده است. وی که در هنگامه قیام ۱۵ خرداد به همراه شماری از اعضای جبهه ملی - مانند اللهیار صالح - و برخی از اعضای نهضت آزادی - مانند بازرگان و... - در زندان بوده است، روایت های معناداری از مشاهدات خود در این دوره مهم از تاریخ انقلاب را مطرح کرده است. به نظر شیبانی، نهضت آزادی پس از انشعاب از جبهه مقاومت ملی، با هدف مبارزات پارلمانی تأسیس شده و پس از تأسیس با اقبال مردمی مواجه نشده است:

ما در نهضت مقاومت بارها بحث کردیم که جمع بشیم و حزبی درست

کنیم، تا فعالیت مثلاً انتخاباتی نکنیم. تصورمان این بود ولی موقعی که آمدیم، نتوانستیم. اقبال مردم هم به ما جلب نشد! یعنی نه مردم جذب ما شدند، نه رژیم اجازه مبارزه پارلمانی را می‌داد! همه اعضای مرکزی نهضت هم همفکر و محکم نبودند.^۱

روایت خواندنی عباس شیبانی از نوع موضع‌گیری مدعیان مبارزات ملی مردمی، پس از حادثه ۱۵ خرداد، بسیار جالب توجه است. او که به عنوان شخصیتی ملی و مذهبی در قبال این کشتار به اعتراض می‌پردازد، با واکنش منفی همراهانش مواجه می‌شود که اتفاقاً تمام حیثیت اجتماعی خود را در مبارزه با رژیم شاه به دست آورده‌اند و به عنوان مجرم سیاسی، محبوس هستند. اعضای جبهه ملی به همراه برخی از اعضای نهضت آزادی، در برخورد با این اقلیت معترض به ۱۵ خرداد با ساواک همراه و هم‌قدم می‌شوند. عباس شیبانی روزهای پس از قیام ۱۵ خرداد را چنین روایت می‌کند:

اگر نهضت ۱۵ خرداد [من زندان بودم که معلوم شد کشتار کرده‌اند. ما فردایش در زندان اعلام روزه کردیم. ولی جبهه ملی‌ها و چپی‌ها همراهی نکردند. ملیون و بعضی از نهضتی‌ها هم همراهی با ما نکردند. ساواک هم ما را که روزه بودیم به زور چایی خوراند که نگوییم ما روزه‌ایم. جبهه ملی و بعضی اعضای نهضت آزادی، صریحاً مخالف بودن که از ۱۵ خرداد حمایت نکنیم! ما آن را یک قیام مردمی می‌دانستیم ولی آنها می‌گفتند که یک عده نادان و چاله‌میدانی و فلان، علیه اصلاحات شاه و امریکا شورش کرده‌اند!^۲

در تحلیل چرایی نوع موضع‌گیری منفی نسبت به قیام ۱۵ خرداد، حداقل سه دلیل از روایت شیبانی قابل برداشت است؛ عدم آشنایی با اندیشه‌های مبارزاتی امام و ماهیت قیام ۱۵ خرداد، عدم همفکری و همگامی اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی در مواجهه با اقدامات انقلابی امام و قیام ۱۵ خرداد- که حکایت از اختلاف مبنایی در اندیشه و روش مبارزاتی دارد-^۳ و دیگر پنهان‌کاری در بیان عقاید واقعی که نشانگر نوعی نفاق طولانی‌مدت است. وی در این مورد می‌گوید:

ما در زندان با ایده‌های امام به تدریج آشنا شدیم. و عکس‌العمل همه ما

۱. «مبارزات ملی مذهبی نیم قرن اخیر در گفت‌وگو با دکتر عباس شیبانی»، کتاب نقد، س ۴، ش ۱۳، ص ۶۲. همان، ص ۶۴.

۲. شیبانی در همین مصاحبه به طور تفصیلی از آرمان مشروطه‌خواهی و اعتقاد به مبارزات پارلمانی که لازمه‌اش موافقت با بقای شاه است، در میان اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی سخن به میان آورده است.

در برابر ایشان و حرکت ۱۵ خرداد، یکسان نبود. البته اختلافها بیشتر پس از انقلاب اتفاق افتاد یا آشکار شد.^۱

۱۲. دستگیری آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان پس از قیام ۱۵ خرداد

در بخش دیگری از مدخل، ضمن پرداختن به دستگیری آقایان طالقانی و بازرگان، به حمایت امام از ایشان اشاره رفته است:

در تیرماه ۱۳۴۳ آیت‌الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان از مؤسسين نهضت آزادی ایران به جرم حمایت از آیت‌الله خمینی و قیام ۱۵ خرداد محاکمه، و به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند. امام خمینی پس از آزادی از حصر در ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ اعتراض شدید نسبت به رأی دادگاه نظامی رژیم، طی بیانیه‌ای هشدار داد: «رأی دهندگان باید منتظر سرنوشت سختی باشند.» (مدخل، ص ۶۷۳)

پیرامون متن فوق نکاتی قابل ذکر است که در پی می‌آید:

الف. تاریخ دستگیری آقایان طالقانی و بازرگان اشتباه درج شده است که این اشتباه نیز ناشی از اشتباه کتاب حدیث بیداری است. چه اینکه اگر این بزرگواران در حمایت از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ دستگیر شده‌اند، و اگر امام در تاریخ ۱۸ فروردین ۴۳ به حکم حبس ایشان واکنش نشان داده‌اند، تاریخ تیرماه ۴۳ به هیچ وجه درست نخواهد بود زیرا لازمه سخن نویسنده آن خواهد بود که امام حدود سه ماه پیش از دستگیری آقایان طالقانی و بازرگان به محکومیت قضایی ایشان توسط دستگاه قضایی رژیم شاه اعتراض کرده‌اند! این مسئله حتی بدون مراجعه به منابع تاریخی نیز توسط ویراستاران محترم قابل کشف و جبران بود اما به اشتباه درج شده است.

ب. دستگیری سران نهضت آزادی ارتباط مستقیم با قیام ۱۵ خرداد نداشته، ایشان پیش‌تر در بهمن‌ماه ۱۳۴۱ دستگیر شده بودند و در جلسات دادگاه، خودشان انتشار اعلامیه‌هایی در حمایت از قیام ۱۵ خرداد را نفی کرده‌اند و گفته‌اند این اتهامات به آنها وارد نیست چرا که آنها در آن زمان در زندان به سر می‌برده‌اند و منطقاً نمی‌توانسته‌اند در صدور و نشر اعلامیه به جهت محکومیت ۱۵ خرداد نقش داشته باشند. آقایان بازرگان، سحابی و طالقانی از سران نهضت آزادی، در روز ۴ بهمن ۱۳۴۱ به خاطر اعلامیه‌ای که در روز ۳ بهمن ۱۳۴۱ در مخالفت با انقلاب سفید صادر کرده بودند، دستگیر شدند



عدم اشاره به اختلاف‌های راهبردی امام با اعضای نهضت آزادی یکی از اشکالات عمده در مدخل امام خمینی است که با در نظر گرفتن ذکر خیرهای بی‌وجه متعدد از اعضای این تشکل سیاسی در مدخل اختصاصی امام خمینی، این ذهنیت متبادر می‌شود که نویسندگان مقاله در پی تطهیر کارنامه سیاسی نهضت آزادی و محوریت بخشیدن به فعالیت‌های سیاسی ایشان در کوران انقلاب اسلامی بوده‌اند

و به دنبال آن، سایر سران این حزب را هم دستگیر کردند.^۱ جلسات دادگاه مربوط به نهضت آزادی از ۱۳۴۲/۷/۳۰ آغاز شد.^۲ حکم بدوی دادگاه، در روز ۱۳۴۲/۱۰/۱۶ صادر شد و بازرگان و طالقانی به ۱۰ سال زندان، یدالله سبحانی، شیبانی و احمد علی بابایی به ۶ سال، عزت‌الله سبحانی، ابوالفضل حکیمی و محمد مهدی جعفری به ۴ سال، پرویز عدالت‌منش به یک سال زندان محکوم شدند.^۳ رأی دادگاه تجدیدنظر مورخ ۱۳۴۳/۴/۱۶، رأی همه را تأیید کرده

و فقط حکم یدالله سبحانی به ۴ سال تقلیل یافت.^۴

پ. در پرونده محاکمه سران نهضت آزادی، اعلامیه‌هایی که بعد از پانزده خرداد هم منتشر شده بود هم، درج شده بود و اینها به تمام این اعلامیه‌ها شکایت کردند که اینها هیچ ارتباطی به ما و پرونده ما ندارد چرا که «تاریخ انتشار آنها مربوط به زمانی است که ما در زندان بوده‌ایم، مسئولیت آنها را به عهده نمی‌گیریم.»^۵ و همچنین در جای دیگر گفته‌اند: «اغلب اعلامیه‌های موجود در پرونده، مربوط به نهضت آزادی نیست و یا در زمانی منتشر شده که ما در زندان بودیم.»^۶

پس با این اوصاف نه فقط اعلامیه «دیکتاتور خون می‌ریزد» که به تاریخ ۱۹ خرداد ۴۲ است بلکه تمام اعلامیه‌های نهضت آزادی که از اسفند ۱۳۴۱ و تمام اعلامیه‌های سال ۱۳۴۲ تا حدود ۱۰ سال را باید در آنها تجدیدنظر کرد. علاوه بر اینکه تمام سران نهضت آزادی در قضایای نهضت امام از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۳ در زندان بودند فلذا بیرون نبودند که بخواهند از امام و نهضت حمایت کنند و در حمایت از آن اعلامیه صادر کنند. ت. در این میان تنها آیت‌الله طالقانی، با آنکه در ۴ بهمن ۴۱ دستگیر شده بود، ولی

۱. مهدی بازرگان، *مدافعات* (مجموعه آثار)، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ج ۶، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۱۲۹-۱۲۷.

۴. همان، ص ۴۰۵-۴۰۲.

۵. همان، ص ۱۱۶.

۶. همان، ص ۱۲۸.

۷. *بازوی توانای اسلام؛ آیت‌الله سید محمود طالقانی*، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، شهریور

۱۳۸۱، ص ۳۴۸.



در ابتدای محرم آن سال یعنی در خردادماه ۴۲ از زندان آزاد شد و دوباره در تیرماه ۴۲ مجدداً دستگیر و روانه زندان گردید. آیت‌الله طالقانی (ره) در تاریخ ۶ تیرماه ۱۳۴۲ دستگیر و در تاریخ ۴۲/۷/۳۰ محاکمه شده‌اند. حکم محکومیت ایشان در تاریخ ۴۲/۱۲/۱۴ در دادگاه تجدیدنظر، به عنوان ده سال حبس اعلام و تمدید شد.^۱ تاریخ‌های ذکر شده با متن اعلامیه امام کاملاً منطبق است. پس اساساً دستگیری سایر سران نهضت در تیرماه ۴۲ صحت ندارد و عطف بازرگان به طالقانی در نوشته فوق‌الذکر، ناصحیح است چرا که بازرگان در هنگام قیام ۱۵ خرداد در زندان بوده است و دستگیری وی بعد از این قیام معنی ندارد.

ث. علاوه بر موارد پیش گفته، به گفته برخی منابع متقدم و معتبر، سران نهضت آزادی، اعلامیه «دیکتاتور خون می‌ریزد» و چند اعلامیه مشابه - که در حمایت از نهضت امام خمینی صادر شده بود - را تکذیب کرده و ساختگی خواندند:

این اعلامیه به نام نهضت آزادی ایران منتشر شد لیکن، سران و رهبران این گروه در آن روز، این اعلامیه و چند اعلامیه مشابه آن را تکذیب کردند و ساختگی خواندند.^۲

۱۳. امام پس از آزادی از زندان در سال ۴۳

پیرامون تاریخ آزادی امام از حصر خانگی، در مدخل امام خمینی چنین می‌خوانیم: «رژیم شاه... دوره حصر خانگی امام را پایان داد، و در ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ ایشان را آزاد، و به قم منتقل ساخت.» (مدخل، ص ۶۷۲)

با مراجعه دقیق به اسناد و منابع متقن معلوم می‌شود که تاریخ آزادی امام به اشتباه درج شده است. به عنوان نمونه در سندی به نقل از سرهنگ مولوی - رئیس ساواک تهران - تاریخ آزادی امام از حصر خانگی، شنبه ۱۵ فروردین بیان شده است^۳ و این اشتباه از آنجا ناشی شده است که در کتاب *نهضت امام خمینی (ره)*، این تاریخ با عنوان شب ۱۶ فروردین درج شده است و از اینجا به واسطه عدم دقت در نقل و برداشت اشتباه سایر نویسندگان، در سایر منابع به طور اشتباه انعکاس یافته است. لذا بایسته است که در مدخل، این تاریخ اصلاح گردد و ۱۵ فروردین جایگزین شود و یا به صورت «شب

۱. سید هادی خسروشاهی، *خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی درباره آیت‌الله طالقانی*، قم، کلبه شروق، ۱۳۹۱، ص ۱۶۳؛ برای مشاهده این موارد و اطلاعات بیشتر رک: *بازوی توانای اسلام؛ آیت‌الله سید محمود طالقانی*، همان.

۲. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۴۹.

۳. همان، ص ۸۳۴.



۱۶ فروردین» اصلاح گردد. در حقیقت این اشتباه تاریخی ناشی از عدم دقت نویسنده کتاب حدیث بیداری است که «شب ۱۶ فروردین» را به صورت «۱۶ فروردین» ذکر کرده است.

یکی دیگر از خلأهای موجود در مقاله، عدم اشاره به جشن‌های مفصلی است که در پی آزادی بی سر و صدای امام توسط رژیم انجام می‌گیرد. رژیم شاه که در ساعت ۱۰ شب ۱۶ فروردین امام را در فضایی کاملاً غیر تبلیغاتی و بی خبر آزاد کرد، با جشن‌های مفصلی که به مناسبت آزادی امام در قم انجام شد، در حقیقت غافل گیر شد. این جشن‌ها چند روز به طول انجامید و علاوه بر حضور علما، طلاب و مردم قم، بسیاری از مردم رازاز گوشه و کنار کشور به قم کشاند به گونه‌ای که طبق اسناد ساواک، برای بلیط قم بازار سیاه ایجاد شد و مردم مشتاق با هزینه کردن مبالغی معادل ده‌ها برابر کرایه معمول خود را به جشن شادمانی آزادی امام رساندند.

در مقاله مورد نقد، هیچ اشاره‌ای به جشن‌های مربوط به آزادی امام نشده است؛ در صورتی که این جشن‌ها خود حرکتی مبارزاتی و تبلیغاتی در مقابل رژیم محسوب می‌شده است.^۱

۱۴. تبعید امام به ترکیه

پیرامون ایام حضور امام در ترکیه، به فعالیت‌های فرهنگی و علمی امام به طور اجمالی اشاره رفته است:

آیت‌الله با شکیبایی... وقت خود را صرف امور فرهنگی در قالب مساعدت به مسلمانان، و تألیف و تدوین برخی از آثار خود نمود. (مدخل، ص ۶۷۳)

عدم اشاره به نام کتاب گران سنگ *تحریر الوسیله* که در ایام تبعید در ترکیه به نگارش درآمده است، یکی از نواقص مربوط به این بخش است. با توجه به اهمیت این کتاب فقهی در معرفی شخصیت علمی امام خمینی، بیان نام این اثر شاخص در زمره فعالیت‌های علمی امام در تبعید - که عملاً فضای مباحث علمی فراهم نبوده است - بسیار پر اهمیت است.

۱۵. تبعید امام ریشه شکل‌گیری مبارزات مسلحانه

در بخش دیگری از مقاله می‌خوانیم:

۱. در کتاب *نهضت امام خمینی* ضمن اشاره مفصل به اسناد مرتبط با این جشن‌ها، از تشکیل ستاد بحران توسط رژیم برای کنترل تبعات اقدامات مردمی پس از آزادی امام خبر داده شده است. جشن‌های شادمانی مردمی علاوه بر قم در سایر شهرها از جمله تهران نیز برگزار شده است. رک: سید حمید روحانی، همان، ص ۸۵۱-۸۳۹.



تبعید امام به ترکیه، بازتاب گسترده‌ای در داخل و خارج از ایران داشت. در ایران، علمای تراز اول همچون آیات عظام میلانی، مرعشی، خویی و حکیم با ارسال نامه، انتشار اعلامیه و آگاهیدن مردم و مسئولین، اعتراض خود را بیان داشتند... این حرکت‌ها به آرامی به تظاهرات و اعتراضات مسلحانه بدل شد و گروه‌هایی همچون حزب ملل اسلامی که پیش‌تر در مسیر تبلیغ و اعتراض خاموش گام می‌نهاد، آغازگر مبارزه‌ای مسلحانه گشت. (مدخل، ص ۶۷۳)

در مورد محوریت دادن به حزب ملل اسلامی در عرصه مبارزات مسلحانه پس از تبعید امام، دو ادعای مهم مطرح شده است؛ نخست پیشینه مبارزات خاموش توسط این تشکیلات مبارزاتی است و دیگری نقش پررنگ آن در عرصه مبارزات مسلحانه. در مورد این حزب گفتنی آن که، حزب ملل اسلامی توسط سید کاظم موسوی بجنوردی در سال ۱۳۴۰ ایجاد شد و در زمانی که هنوز هیچ فعالیت مثبت و عملیات مسلحانه‌ای انجام ن داده بود و در مرحله آموزش بودند توسط ساواک در مهر ۱۳۴۴ دستگیر و زندانی شدند و تمام این گروه به راحتی از میان رفت. جالب است که این گروه، هیچ فکری جز فعالیت مسلحانه نداشت و هیچ فعالیت فرهنگی یا اجتماعی از این گروه صادر نشد. گروه مذکور هرگز در مسیر مبارزات خاموش گام بر نداشته بود بلکه هنوز نتوانسته بود وارد فاز مسلحانه نیز گردد. رئیس این گروه یک طلبه متولد و بزرگ شده عراق بود که به دلیل کم‌سوادی و ناآشنایی به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران باعث شد تا فکر مبارزه را به صورت خام داشته باشد؛ او و تمام گروهش بدون انجام حتی یک عملیات مسلحانه به راحتی دستگیر شدند و تمام گروهش فروپاشید و همگی در معرض اعدام قرار گرفتند! در کتاب سید جلال الدین مدنی که از قضا جزو منابع ارجاعی همین مدخل هم است، پیرامون حزب ملل اسلامی و رهبری آن چنین آمده است: «رهبری این گروه که عنوان جالب و بزرگی را به خود اختصاص داده بود، ظرفیت و کارآیی متناسب را فاقد بود.»^۲

۱۶. پیشینه نظریه ولایت فقیه امام خمینی

در معرفی پیشینه نظریه ولایت فقیه، به درس‌های خارج امام در نجف ارجاع داده شده و آمده است:

وی [=امام]، نخستین مواضع رسمی خود در موضوع ولایت فقیه را در

۱. همان، ص ۱۱۸۶-۱۱۷۶.

۲. سید جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۰۵.



آن کلاس‌ها]ی درس خارج فقه در مسجد شیخ انصاری] بیان داشت.
(مدخل، ص ۶۷۴)

با بررسی آثار و مکتوبات امام خمینی (ره)، نادرستی این سخن روشن می‌گردد؛ به این صورت که در واقع نخستین مواضع رسمی و اظهار نظرهای علمی امام خمینی (ره) درباره ولایت فقیه، در کتاب کشف/سرار در سال ۱۳۲۳ شمسی درج شده است. ایشان در کتاب کشف/سرار ضمن پرداخت تفصیلی به موضوع «ولایت فقیه» و «حکومت اسلامی»، یک فصل کامل از این کتاب را به مقوله‌های مذکور اختصاص داده و بحث مفصلی درباره حکومت اسلامی دارد.^۱

خود نویسنده به رغم ادعای فوق مبنی بر آنکه نخستین مواضع امام در موضوع ولایت فقیه را به درس‌های خارج ایشان در نجف در دهه ۴۰ مربوط دانسته بود، در یک تناقض گویی آشکار، از کتاب کشف/سرار به عنوان نخستین اظهار نظر امام در باب ولایت فقیه نام می‌برد که البته مطالب مطروحه در این بخش نیز خالی از اشتباه تاریخی نیست. در صفحه ۶۹۳ و ۶۹۴ از مدخل، چنین می‌خوانیم:

طرح اولیه اندیشه حکومت اسلامی در تفکر امام را باید در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ ش پی گرفت؛ وی در آن زمان با تألیف و تدوین کتاب کشف/الاسرار، آرای خود در زمینه حکومت اسلامی را در شکل اولیه، تبیین نمود.

گذشته از تناقض گویی نویسنده در معرفی پیشینه نظر به ولایت فقیه از منظر امام، متذکر می‌گردد این کتاب خلاف مدعای نویسنده که تاریخ انتشار آن را «نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ ش» عنوان کرده، در سال ۱۳۲۳ ش یعنی در نیمه نخست از دهه ۱۳۲۰ ش، انتشار یافته است.

۱۷. دستگیری سید احمد در پی سفر به عراق

در بخشی از مقاله با اشاره به سفر غیر قانونی سید احمد خمینی به عراق، از دستگیری وی سخن به میان آمده است. تاریخ دستگیری وی به طور مبهم در این مدخل درج شده است؛ به طوری که خواننده را به اشتباه می‌اندازد. نویسنده در این موضوع می‌نویسد:

حجت الاسلام سید احمد خمینی... در ۱۳۴۵ ش مخفیانه به نجف رفت، اما هنگام بازگشت در مرز دستگیر شد و مدتی در زندان قزل

۱. رک: روح‌الله خمینی، کشف/سرار، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۲۷، ص ۱۸۶-۱۸۵ و نیز گفتار چهارم: حکومت، ص ۲۸۸-۲۲۱.

مدعای نویسنده مبنی بر درخواست امام از مهندس بازرگان برای گزینش افراد مورد وثوق برای حضور در شورای انقلاب، در هیچ منبع معتبری ذکر نشده است و گذشته از این، مسئله عدم اعتماد به نهضت آزادی و اختلاف فکری بنیادین با امام و انقلاب اسلامی نیز در منابع مختلف ذکر شده است

قلعه تهران محبوس گردید.
(مدخل، ص ۶۷۴)

این دستگیری مربوط به ۸ تیر سال ۱۳۴۶ ش است که سید احمد خمینی توسط ساواک به خاطر خروج غیر قانونی دستگیر شده و در ۲۴ مرداد همان سال آزاد شد. خبر این دستگیری در روز ۴۶/۵/۲۳ در روزنامه‌های *کیهان و اطلاعات* درج شد.^۱ عدم تصریح به تاریخ دستگیری سید احمد و عطف آن به سال خروج از کشور (۱۳۴۵ ش) این تلقی را به دنبال دارد که دستگیری نیز در همان سال اتفاق افتاده است.

۱۸. رحلت آیت الله حکیم و انتشار اعلامیه ۱۲ امضایی

از جمله موضوعات مهمی که در مدخل به آن پرداخته نشده، موضوع «مرجعیت» امام خمینی (ره) است. بررسی سیر ورود ایشان در عرصه مرجعیت یکی از کاستی‌های جدی مقاله است. به عنوان نمونه سیر انتشار رساله‌های فقهی، صدور اجازه‌نامه برای شاگردان، و مهم‌تر از همه، اعلامیه‌های بزرگان و فضلاء حوزه علمیه در باب معرفی امام به عنوان مرجع تقلید پس از رحلت آیت الله حکیم، از جمله موضوعات مغفول در مقاله است. نویسنده پس از پرداختن به رحلت آیت الله حکیم (مدخل، ص ۶۷۴)، هیچ اشاره‌ای به اعلامیه معروف فضلاء قم در تأیید مرجعیت امام و برخورد شخص امام با مقوله مرجعیت نکرده است. در ادامه به بخشی از مطالب مرتبط با این موضوع اشاره خواهد شد. بعد از فوت آیت الله العظمی سید محسن حکیم، مرجع دینی ساکن نجف، در ۱۲ خرداد ۱۳۴۹، عده‌ای از شاگردان امام و مدرسین شاخص حوزه علمیه قم در صدد برآمدن تا امام را به عنوان مرجع تقلید اعلم معرفی کنند. به همین خاطر دوازده نفر از مدرسین برجسته حوزه علمیه قم اعلامیه‌ای را امضا کردند که به اعلامیه ۱۲ امضایی مشهور گشت. نام‌هایشان به این شرح است: آقایان عبدالرحیم ربانی شیرازی، حسینعلی منتظری، حسین نوری همدانی، محمد فاضل لنکرانی، غلامرضا صلواتی، علی مشکینی، ابوالقاسم خزعلی، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، ابراهیم امینی، یحیی انصاری شیرازی،

۱. نمونه‌ای از اسناد مرتبط با قضیه سفر غیر قانونی سید احمد خمینی به عراق و دستگیری اش توسط رژیم شاه، برای نخستین بار در این مقاله نشر یافته است. رک: سهراب مقدمی شهیدانی، «معمای میلانی»، پانزده خرداد، ش ۳۹، بهار ۱۳۹۳، ص ۲۲۴-۲۳۰.





احمد جنتی و محمد شاه‌آبادی.

ترویج مرجعیت امام به قدری برای ساواک ناراحت‌کننده و خطرناک می‌نمود که بلافاصله دستور دستگیری و تبعید دو نفر اول از لیست مذکور - که مسببین اصلی بودند - را صادر کردند. ساواک انتشار این اعلامیه را مربوط به ۱۹ خرداد ۱۳۴۹ ش دانسته است. این اعلامیه در تثبیت مرجعیت امام بسیار مؤثر بود.^۱

۱۹. مهندس بازرگان و شورای انقلاب

در بخشی از متن، نویسنده به مرور حوادث منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد و در این برهه از نقش پررنگ اعضای نهضت آزادی در مناسبات انقلاب اسلامی سخن به میان می‌آورد. نکته مهم آنکه در روایت وی از پیشینه شکل‌گیری شورای انقلاب، به اختلاف نظرهای اساسی اعضای نهضت آزادی با امام خمینی (ره) هیچ اشاره‌ای نشده است؛ همچنان که به بازگشت قهرآمیز بازرگان از پاریس، در پی مخالفت امام با نظراتش، هیچ اشاره‌ای صورت نگرفته است. در ادامه ابتدا روایت موجود در مدخل را از نظر می‌گذرانیم و بعد نکاتی در نقد آن خواهد آمد:

در این زمان، برخی کسان همچون مهندس مهدی بازرگان و دکتر کریم سنجابی برای دیدار با امام و در صورت توافق، یکسان‌سازی مواضع، به پاریس رهسپار شدند. همچنین آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله دکتر بهشتی و برخی دیگر از چهره‌های روحانی و سیاسی به دیدار ایشان رفتند. در همین ملاقات‌ها بوده است که امام از آیت‌الله مطهری و مهندس بازرگان خواست تا برای شورای انقلاب نام افراد مورد وثوق را گرد آورند. (مدخل، ص ۶۷۷)

در بررسی مطالب فوق، نکاتی قابل توجه است:

الف. دیدار اعضای نهضت آزادی مانند سنجابی و بازرگان که به تصریح نویسنده مدخل، به منظور «توافق و یکسان‌سازی مواضع» صورت گرفته است، به این معناست که اعضای این نهضت با امام و انقلاب اسلامی تا آن زمان هم توافق نداشته و مواضع یکسانی را اتخاذ نکرده بودند و از این حیث، اختلافات بنیادینی وجود داشته است. مراجعه به برخی از مکتوبات و اسناد از ماهیت این اختلاف‌های بنیادین پرده برمی‌دارد. یکی از این اسناد، نامه مهندس بازرگان به امام خمینی در اوایل شهر یور ۵۷ در باره

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک ۴۸: آیت‌الله العظمی محمد فاضل لنکرانی، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تابستان ۱۳۹۳، ص ۹۶-۸۵.



ادامه روند مبارزات است. متن نامه - که از کتاب خاطرات ابراهیم یزدی نقل می‌شود - حاوی نکات مهمی است و سه بند از آن را ذکر می‌کنیم:

بند دوم: لبه تیز حمله بهتر است به استبداد باشد نه استعمار. جنگ کردن در دو جبهه مانع پیروزی است و مصلحت در برانگیختن سیاست امریکا و اروپا که علیه خودمان و به سود و حمایت شاه است، نخواهد بود. بند پنجم: هدف نهایی البته سرنگونی رژیم است. اما در مرحله اول رفتن شاه، در مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او، در چهار چوب قوانین موجود و آزادی‌ها، سوم کار کردن روی افکار و تشکیل و تربیت و تجهیزات و در مرحله چهارم تبدیل به جمهوری اسلامی.

بند هفتم: حکومت اسلامی یگانه هدف و منظور نهایی هر مسلمان باید باشد. عنوان کردن آن در جواب سؤال خبرنگار لوموند کاملاً به جا [بجا] بوده است اما هنوز مشخص و شناخته نشده و تعریف واحدی پیدا نکرده، روی کیفیت حکومت اسلامی از جهات عدیده ایدئولوژیک اقتصادی-سیاسی، اداری و... به قدر کافی و مقبول کار نشده است؛ لذا نمی‌تواند در حال حاضر به عنوان جانشین قانون اساسی و مشروطیت عرضه شود. در افکار روشنفکران، حتی متدینین مبارز با سابقه و در محافل بین‌المللی عکس‌العمل مطلوب ندارد. همچنین رهبری اعضای روحانیت، که امتحان خوبی در گذشته نداده، سابقه و تجربه و صلاحیت فنی لازم را ندارد، کنار زدن و خارج از حق و وظیفه کردن گروه‌های ملی غیر مذهبی با حسن نیت و با صلاحیت به خلاف مصلحت است.^۱

آن گونه که پیداست الگوی مطلوب مهندس بازرگان مبارزه گام به گام در چهار چوب قانون اساسی مشروطیت است که لازمه آن عدم براندازی رژیم سلطنت بوده است. موضوع مورد اختلاف دیگر، پرهیز از استعمارستیزی و به طور خاص مبارزه با امریکاست که امام در صدر شعارهای انقلاب اسلامی در تمام دوران مبارزات مطرح می‌کردند. مسئله سوم اختلاف بر سر کارآمدی یا ناکارآمدی حکومت دینی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی است که در بند هفتم مورد اشاره قرار گرفته است. به روایت ابراهیم یزدی، پس از سفر بازرگان به پاریس، محتوای همین نامه بی‌جواب بازرگان به امام، دوباره از طرف بازرگان مطرح شده است که واکنش منفی امام را در پی داشت. ابوالفضل

۱. ابراهیم یزدی، شصت سال صبوری و شکوری: خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، پاییز ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۴۹۲-۴۹۱.

توکل‌ی بینا- یکی از همراهان امام در پاریس- در خاطراتش چنین نقل کرده است:

مهندس بازرگان وقتی از ایران به پاریس آمد، در اولین ملاقات با حضرت امام می‌گوید که راه بن بست است. مردم خسته شده‌اند. امام می‌فرماید: حوصله‌ام را تنگ نکنید. بن بستی وجود ندارد. می‌زنیم، می‌بریم، و جلو می‌رویم. وقتی هم که برای بار دوم از امام وقت ملاقات خواست، امام فرمودند: باید موضعش را اعلام کند، بعد بیاید. مهندس بازرگان هم اظهار کرده بود که می‌خواهم با دوستانم مشورت کنم. امام فرمودند: با دوستانش مشورت کند و موضعش را اعلام کند. مهندس بازرگان هم آمد ایران و پس از مشورت اعلامیه کم‌رنگی دادند.^۱

روایت دیدار بازرگان با امام و حواشی مربوط به آن، در کتاب خاطرات دکتر فاطمه طباطبایی- همسر مرحوم سید احمد خمینی- نیز انعکاس یافته و از این اختلاف‌های بنیادین بین امام و اعضای نهضت آزادی حکایت دارد.^۲ خانم طباطبایی ضمن بیان تفصیلی اختلاف دو گفتمان موجود، به اظهار نظر مرحوم سید احمد خمینی (ره) در مکالمه با خود، این‌گونه اشاره کرده است:

تلفنی با احمد صحبت کردم و تحلیل‌هایی را که شنیده بودم برایش گفتم. او گفت امام همچنان بر این باورند که شاه باید برود. رژیم شاهنشاهی باید ساقط شود و به جای رژیم سلطنتی، جمهوری اسلامی محقق شود و متذکر شده‌اند این مطالب باید به طور مکرر و پی‌در پی، به مردم گفته شود تا نهضت مردم منحرف نشود و به سردی نگراید. احمد گفت: البته آقای بازرگان بر موضع خود اصرار و امام هم به موضع خود اعتقاد دارد.^۳

شخص امام خمینی (ره) نیز علاوه بر مخالفت با سیاست‌های ناصحیح نهضت آزادی در جلسات خصوصی، خطر انحراف انقلاب اسلامی از جانب ایشان را بارها در جلسات عمومی- و البته به دلیل ملاحظات مبارزاتی، بدون ذکر نام- مطرح کرده‌اند که بازخوانی نمونه‌ای از این اظهار نظرها که در پاسخ به طرح بازرگان ایراد شده است، راه‌گشاست.

۱. فرامرز شعاع حسینی (به کوشش)، دیدار در نوفل‌لوشاتو: خاطرات سیاسی- اجتماعی ابوالفضل توکل‌ی بینا، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ص ۲۳۰-۲۲۹.

۲. فاطمه طباطبایی، اقلیم خاطرات، به کوشش: معاونت فرهنگی ستاد مرکزی بزرگداشت حضرت امام خمینی (ره) (به کوشش)، تهران، عروج، ۱۳۹۱، ص ۴۴۷-۴۴۶.

۳. همان، ص ۴۴۶.

امام در سخنرانی خود در تاریخ ۲۹ آبان ۵۷- تنها چند روز پس از ملاقات بازرگان با ایشان - خطاب به دانشجویان و ایرانیان مقیم خارج، چنین می فرماید:

من به... بعضی از این آقایان که آمده بودند و می گفتند که «سیاست قدم به قدم»، خوب حالا یک قدم برداریم و بعدش صبر کنیم یک مدتی بگذرد بعد قدم دوم را برداریم، گفتم آقا اگر شما این قدم را سست کنید، [در] قدم دوم قدم‌های شما را می شکنند! این طور نیست که یک قدر صبر کنند که شما حالا قدم اول را برداشتید حالا ایشان سلطنت کند نه حکومت!... بعد از این همه جنایات حالا دیگر بیایند آقا سلطنت کنند نه حکومت! این اگر پایش مستقر بشود، دنبال این هستند که این نهضت را بخوابانند با هر طور که می توانند. اینها دنبال این هستند. و اگر این نهضت بخواهد، این آتشی که در دل مردم روشن شده است و خدا روشن ترش کند اگر این بخواهد و این آتش خاموش بشود، دیگر امکان ندارد که این نهضت پیدا بشود، یا شبیه آن پیدا بشود. رفت از بین که تمام بشود. و اگر این طور بشود، قبل از اینکه شما به نتیجه برسید یک همچو مصیبتی پیدا بشود، تا آخر گرفتار هستید. آن هم نه این جور گرفتاری که تا حالا بودید؛ حالا تازه نفس شده است و خواهد شما را، همه شما را قطع نسل خواهد کرد. بیدار باشید! ایرانی‌ها بیدار باشند، ملتفت باشند که در چه مقام حساسی واقع شده‌اند، الان چه موقعیتی از برای ایران الان هست. مثل سابق نیست که خوب حالا امروز نشد فردا؛ خیر دیگر امکان ندارد. بین موت و حیاتید شماها! بین زندگی و موت هستید.^۱

عدم اشاره به اختلاف‌های راهبردی امام با اعضای نهضت آزادی یکی از اشکالات عمده در مدخل امام خمینی است که با در نظر گرفتن ذکر خیرهای بی‌وجه متعدد از اعضای این تشکل سیاسی در مدخل اختصاصی امام خمینی، این ذهنیت متبادر می‌شود که نویسندگان مقاله در پی تطهیر کارنامه سیاسی نهضت آزادی و محوریت بخشیدن به فعالیت‌های سیاسی ایشان در کوران انقلاب اسلامی بوده‌اند.

ب. با توجه به روایت شهید بهشتی از روند شکل‌گیری شورای انقلاب، مشخص می‌گردد که نه تنها مهندس بازرگان تأییدکننده افراد دیگر برای حضور در شورای

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۹-۵۸.





انقلاب نبوده‌اند، بلکه خود ایشان و افرادی مانند کریم سنجابی نیز بعد از تأیید توسط هسته اولیه شورای انقلاب، صلاحیت حضور در این شورا به عنوان یک عضو عادی را یافته‌اند. آیت‌الله بهشتی در پاسخ به این سؤال که اولین جلسه شورای انقلاب در کجا و با حضور چه کسانی تشکیل شد، و اعضای شورا از طرف چه کسی انتخاب شدند، چنین پاسخی داده است:

همان طور که گفتم افراد را امام تعیین می‌کردند. به این معنی که، اول امام به یک گروه پنج نفری از روحانیت، مسئولیت دادند که برای شناسایی افراد لازم برای اداره آینده مملکت تلاش کنند، این عده عبارت بودند از: آیت‌الله مطهری، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر و خود بنده، بعد ما با آقای مهدوی کنی نیز صحبت کردیم و به امام اطلاع دادیم و ایشان هم شرکت نمودند. یعنی بدین ترتیب هسته اولیه شورای انقلاب یک گروه شش نفره شدند. بعدها از روحانیون آیت‌الله طالقانی و خامنه‌ای نیز اضافه شد. به هر حال آن شش نفر اولیه یعنی آقایان: مطهری، رفسنجانی، باهنر، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی و خود من شروع به مطالعه روی افراد کردیم. به تدریج آقای مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و عده‌ای دیگر از شخصیت‌ها را که امام می‌شناختند و با آنها در پاریس دیدار داشتند، قرار بود ما روی آنها مطالعه کنیم و نظر نهایی‌مان را بدهیم. آنها را با نظر نهایی‌مان به امام در پاریس معرفی کردیم و امام نیز تأیید نمودند. به هر حال شورای انقلاب با ترکیبی از چند روحانی از روحانیت مبارز و چند نفر از چهره‌های دارای سابقه مبارزات سیاسی بر اساس اسلام، در ایران و در منزل افراد تشکیل شد.^۱ در بخش دیگری از مدخل امام خمینی، نویسنده به اشتباه از بازرگان به عنوان کسی که «طرح تنظیم و گزینش افراد مورد وثوق در شورای انقلاب، در فرانسه از او خواسته شده بود» نام می‌برد و چنین می‌نویسد:

شورای انقلاب اسلامی که طرح تنظیم و گزینش افراد مورد وثوق در آن، پیشتر در فرانسه از مهندس بازرگان خواسته شده بود، در ایران متشکل از آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله محمدحسین بهشتی،^۲

۱. اطلاعات، ش ۱۶۱۹۶، سه‌شنبه ۳۱ تیر ۱۳۵۹، ص ۵؛ علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه؛ خاطرات، تصویرها، اسناد، گاه‌شمار، زیر نظر محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۲۴-۳۲۳.
۲. اسم آیت‌الله بهشتی در اینجا نیز به اشتباه درج شده است. اسم ایشان سید محمد حسین بهشتی است.



حجت‌الاسلام محمدرضا باهنر، و حضرات آیات اکبر هاشمی رفسنجانی، و موسوی اردبیلی تشکیل شد. سپس با عضویت مبارزانی مانند آیت‌الله سید محمود طالقانی، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، آیت‌الله مهدوی کنی، مهدی بازرگان و کریم سنجابی، کار خود را آغاز کرد. (مدخل، ص ۶۷۸)

با توجه به روایت آیت‌الله بهشتی، با وجود دیدار مهندس بازرگان و سنجابی با امام، ایشان باز هم اسامی این دو نفر را در هسته اولیه شورای انقلاب قرار ندادند و حضور آنها را منوط به مطالعه و نظردهی هسته مرکزی شورای انقلاب دانستند. با وجود این حقایق، مدعی مندرج در مدخل، که «امام از آیت‌الله مطهری و مهندس بازرگان خواست تا برای شورای انقلاب نام افراد مورد وثوق را گرد آورند» با واقعیت‌های تاریخی هم خوانی ندارد زیرا اولاً عطف نام بازرگان به مطهری در این مورد بی‌وجه و نادرست است ثانیاً وقتی که حضور شخص مهندس بازرگان به عنوان عضو عادی شورای انقلاب نیز منوط به تأیید هسته اولیه این شورا بوده است، چگونه ایشان از طرف امام مأمور به «شناسایی افراد مورد وثوق برای شورای انقلاب» شده‌اند؟!

از این گذشته، اگر «طرح تنظیم و گزینش افراد مورد وثوق در شورای انقلاب، پیش‌تر در فرانسه» از مهندس بازرگان خواسته شده بود، چرا امام مسئولیت تشکیل شورای انقلاب را به ایشان واگذار نکردند و شهید مطهری را به این سمت برگزیدند؟ از چه رو هسته اولیه این شورا همه از روحانیون مبارز هستند و اسامی آقایان بازرگان و سنجابی در میان گروه اولیه شورای انقلاب دیده نمی‌شود؟ چرا در مرحله بعدی نام آقایان طالقانی، بازرگان و سنجابی به جمع شورای انقلاب اضافه می‌گردد؟ آیا جز این است که امام راحل با در نظر گرفتن اختلاف‌های فکری بنیادین نهضت آزادی و انقلابیون، نخواستند آنها را در جمع شورای انقلاب قرار دهند؟

هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات خود با عنوان *دوران مبارزه بر عدم حضور مهندس بازرگان و سنجابی در هسته اولیه شورای انقلاب* صحنه می‌گذارد و در این زمینه می‌نویسد:

در آن روزها که امام امت در پاریس اقامت داشتند، استاد شهید مطهری در مراجعت از سفر پاریس، دستور رهبر عظیم‌الشان انقلاب را مبنی بر تشکیل شورای انقلاب آوردند. حضرت امام آقایان شهید مطهری و شهید بهشتی و موسوی اردبیلی و شهید باهنر و اینجانب هاشمی رفسنجانی را به عنوان هسته اولی شورای انقلاب تعیین و

با توجه به روایت شهید بهشتی از روند شکل‌گیری شورای انقلاب، مشخص می‌گردد که نه تنها مهندس بازرگان تأییدکننده افراد دیگر برای حضور در شورای انقلاب نبوده‌اند، بلکه خود ایشان و افرادی مانند کریم سنجابی نیز بعد از تأیید توسط هسته اولیه شورای انقلاب، صلاحیت حضور در این شورا به عنوان یک عضو عادی را یافته‌اند

اجازه داده بودند که افراد دیگر با اتفاق نظر این پنج نفر اضافه شوند و در جلسات ابتدایی تصمیم بر این شد که حتی‌الامکان ترکیب شورا از اعضای روحانی و غیر روحانی به نسبت مساوی و نزدیک به هم باشد.^۱

تصریح امام به عدم رضایت از نخست‌وزیری بازرگان،^۲ و همچنین ذکر قید «در نظر نگرفتن روابط حزبی» در حکم نخست‌وزیری دولت موقت بازرگان، نشان از توجه ایشان به افکار غیر انقلابی نهضت آزادی و عدم اعتماد امام به اعضای این

نهضت دارد. آن گونه که در حکم بازرگان آمده است، امام می‌فرماید: «جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم.»^۳

این بی‌اعتمادی و فاصله فکری تنها منحصر به انقلابیون نبوده بلکه افراد دیگری نیز بر آن اذعان دارند.^۴ از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به اظهار نظر جالب شهید محمدباقر صدر در این موضوع اشاره کرد. آیت‌الله سید محمود شاهرودی رئیس پیشین قوه قضاییه، نقل قول جالبی از شهید صدر در مورد مهندس بازرگان ارائه کرده است که بازگوکننده عیان بودن اختلاف فکری نهضت آزادی با اندیشه سیاسی امام خمینی در منظر علمای عراق و خصوصاً شهید صدر است. آیت‌الله شاهرودی در این زمینه می‌فرماید:

یادم هست در شروع نهضت و حرکت امام، آقای [آیت‌الله سید محمدباقر] صدر بسیار نگران بود. در عراق حزب و تشکیلات اسلامی تأسیس شده بود، اما در ایران چنین تشکیلاتی وجود نداشت و لذا ایشان نگران بود که نکند دیگران سررشته کار را در دست بگیرند و نهضت

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۳۶۱.

۲. این عدم رضایت با قسم جلاله توسط امام در نامه به آقای منتظری انعکاس یافت. رک: صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

۳. صحیفه/امام، ج ۶، ص ۵۴.

۴. در این میان، ابراهیم یزدی روایت دبیرکل فعلی نهضت آزادی در نوع خود جالب و مؤید مدعای فوق است. یزدی در کتاب خاطراتش می‌گوید: «حمد آقا خیلی بیشتر از مرحوم اشراقی نظر مساعد نسبت به مهندس داشت و می‌گفت مهندس از سرمایه‌های ایران است. بر خورد من با مسئله، توأم با احتیاط بود.» (ابراهیم یزدی، همان، ج ۳، ص ۱۵۷).



شکست بخورد. قبل از انقلاب برخی شبههاتی را هم مطرح می کردند که این حرکت خوبی است، ولی مثل حرکت آیت الله کاشانی آخرش به نفع دیگران نشود و این بار هم دیگران حاصل کار را ببرند یا مثل عصر مشروطه بشود [که دیگران موج سواری کردند]، بله، ایشان همیشه این دغدغه را داشت. یک بار که من هم حضور داشتم، ایشان از آسید احمد پرسید: اگر این حرکت به نتیجه رسید، امام کسی را دارند که بخواهد اوضاع را در دست بگیرد؟ چه کسی در نظرشان است؟ آسید احمد پاسخ داد که کسانی هستند و اسم برد. مثلاً اسم بازرگان را برد و گفت که از اینها می شود استفاده کرد. آقای صدر پرسید: «آیا اینها واقعاً صد در صد به نظر و تئوری امام معتقدند؟ اینها برای خودشان نظری، ساختاری، فکری، حزبی و تشکیلاتی دارند.»^۱

مدعای نویسنده مبنی بر درخواست امام از مهندس بازرگان برای گزینش افراد مورد وثوق برای حضور در شورای انقلاب، در هیچ منبع معتبری ذکر نشده است و گذشته از این، مسئله عدم اعتماد به نهضت آزادی و اختلاف فکری بنیادین با امام و انقلاب اسلامی نیز در منابع مختلف ذکر شده است. از این حیث، شواهد و مستندات مطروحه، بطلان این مدعای بی مستند را آشکار می سازد.

۲۰. به رسمیت شناخته شدن رهبری امام

در بخشی از این مقاله، به رهبری امام اشاره شده و چنین آمده است:

پس از راهپیمایی های محرم، و ایراد قطعنامه ۱۷ ماده ای در تاسوعا و عاشورای آن سال، که در آن نیروهای اسلامی و ملی، آیت الله خمینی را به عنوان رهبر انقلاب به رسمیت شناختند، عملاً مسیر تثبیت شده بود و...» (مدخل، ص ۶۷۷)

در این بخش از مدخل، ادعا می شود که رهبری امام خمینی (ره) توسط نیروهای اسلامی و ملی در پس از راهپیمایی های محرم سال ۵۷ به رسمیت شناخته شده است! لازمه این مدعای سنگین و غیر واقعی آن است که امام در کوران مبارزات ۱۵ ساله شان از دستگیری و زندان و پیدایش قیام سراسری ۱۵ خرداد به واسطه این دستگیری، تا تبعید و راهبری مبارزات از تبعیدگاه و... هنوز به عنوان رهبر رسمی نهضت شناخته

۱. «آیت الله خامنه ای انصافاً ذخیره الهی است؛ همه باید قدر این نعمت را بدانند؛ گفت و گو با آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی»، پاسدار/اسلام، س ۳۴، ش ۴۰۵ و ۴۰۶، آبان و آذر ۱۳۹۴، ص ۲۲-۱۲.



نمی‌شده‌اند! منبع این ادعای واہی و دور از واقعیت، نیز به نویسنده‌ای برمی‌گردد که از پیشگامان مخالفت با نهضت امام خمینی در محافل دانشگاهی خارج از کشور است و از این حیث، نویسنده مدخل، هیچ شاهدهی بر چنین مدعای ناصحیح، نتوانسته بیابد. غیر از کتاب میلانی که بارها مورد نقد علمی محققین و تاریخ‌پژوهان قرار گرفته است. این نوع نگرش نسبت به رهبری امام در حالی صورت پذیرفته که در بیانی متناقض‌نما، نویسنده در جای دیگر از مدخل، بر رهبری ۱۴ ساله امام از دور دست‌ها، اذعان و تصریح دارد و می‌نویسد:

سرانجام امام خمینی به رغم خطرات و تهدیدهای دشمنان، و برخلاف نگرانی‌ها و توصیه دوستان، پس از ۴ ماه (۱۱۸ روز) اقامت در فرانسه، و رهبری انقلاب به مدت ۱۴ سال از دور دست، در ۱۲ بهمن، به همراه یاران به ایران بازگشت. (مدخل، ص ۶۷۸)

بدیهی است ذهن مخاطب با این پرسش مواجه می‌گردد که اگر تا راهپیمایی‌های محرم ۵۷ هنوز رهبری امام توسط نیروهای اسلامی و ملی به رسمیت شناخته نشده بود، چطور ایشان به مدت ۱۴ سال، انقلاب را از دور دست رهبری کرده‌اند؟

۲۱. نخست‌وزیران شاه

در صفحات ۶۷۷ و ۶۷۸ از مدخل، به مقوله جایگزینی نیروهای دولتی توسط شاه و انتخاب نخست‌وزیری بختیار اشاره می‌شود ولی از سایر کاندیداهای شاه برای تصدی این پست ذکری به میان نمی‌آید. حال آنکه این موضوع، در بازخوانی کارنامه جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی بسیار مورد اهمیت است. چه اینکه اعتماد دربار به برخی از افراد، نشان از فاصله ایشان با نهضت امام خمینی و طمع مخالفان نهضت اسلامی به آنها دارد. در میان احزاب و شخصیت‌های سیاسی مختلف، جریان‌ها و شخصیت‌های به اصطلاح ملی‌گرا، در برهه‌های مختلف، همواره مورد اعتماد دربار و محمدرضا شاه بوده‌اند.

گرایش محمدرضا پهلوی به اعضای جبهه ملی منحصر به روزهای منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی نیست، بلکه وی در بحبوحه تحولات سیاسی سال ۱۳۳۱ ش، اللہیار صالح - رهبر جبهه ملی - را به عنوان ناجی سلطنت و دربار برای نخست‌وزیری در نظر می‌گیرد. او در این مورد می‌گوید:

من شخصاً اللہیار صالح را که یکی از سران جبهه ملی و مردی منطقی و معتدل بود، برای تصدی نخست‌وزیری مناسب‌تر می‌دانستم اما



اکثریت مجلس به احمد قوام ابراز تمایل کرد.^۱ در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی نیز، شاه دوباره به جبهه ملی روی می آورد و از جمله نخستین گزینه‌های وی برای تصدی پست نخست‌وزیری، کسی نیست جز «غلامحسین صدیقی». شاه پهلوی در این زمینه می‌گوید:

به دکتر غلامحسین صدیقی، عضو جبهه ملی مأموریت دادم برای تشکیل کابینه اقدام کند. دکتر صدیقی را مردی وطن‌خواه می‌دانستم و او هیچ شرطی برای قبول این مأموریت قائل نشد.^۲ عبدالله انتظام، شخصیت ملی‌گرای دیگری است که توسط محمدرضا پهلوی برای نخست‌وزیری دعوت شده است. محمدرضا شاه در این باره می‌گوید:

در مقابل بن‌بست سعی کردم یک دولت اتحاد ملی تشکیل شود. آقای عبدالله انتظام شخصی کهنسال و خوش‌نام قبول کرد که با وجود بیماری، ریاست این دولت را به عهده گیرد و بکوشد که اعضای باصلاح جبهه ملی به عضویت آن درآیند.^۳ از جمله دیگر کاندیداهای نخست‌وزیری محمدرضا پهلوی، «کریم سنجابی» از رهبران جبهه ملی و از یاران نزدیک مهندس بازرگان بوده است. محمدرضا پهلوی در مورد کریم سنجابی در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می‌آورد:

دکتر سنجابی از زندان به وسیله رئیس ساواک سپهبد مقدم تقاضای ملاقات مرا کرد. برای تسهیل مذاکرات و آماده‌سازی محیط، از دولت خواستم سنجابی و بازرگان را آزاد کند. پس از چند روز تقاضای ملاقات سنجابی را پذیرفتم. او با احترام بسیار دست مرا بوسید و نسبت به مقام سلطنت و شخص من، ابراز وفاداری بسیار کرد و گفت که حاضر است مقام نخست‌وزیری را قبول کند، به شرطی که من به بهانه استفاده از تعطیلات، راهی خارج شوم. او نه می‌خواست شورای نیابت سلطنت تشکیل شود، که تشکیل آن قانوناً الزامی بود، و نه می‌خواست از مجلسین رأی اعتماد بخواهد. من از قبول توقعات سنجابی سر باز زدم.^۴ پس از عدم توافق با گزینه‌های پیش‌گفته، نوبت به شاپور بختیار - از سران جبهه

۱. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، شهریار ماکیان (به کوشش)، تهران، البرز، ۱۳۸۸، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۴۰۸-۴۰۷.

۳. همان، ص ۳۹۹.

۴. همان، ص ۴۰۹.



ملی - می‌رسد که از شاه درخواست ملاقات می‌کند و در نتیجه توافق او با شاه، به عنوان نخست‌وزیر ایران در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب انتخاب می‌شود. شاه پهلوی در این زمینه می‌گوید:

شاپور بختیار، یکی از اعضای جبهه ملی، به وسیله سپهبد مقدم رئیس ساواک، از من تقاضای ملاقات کرد. من قبلاً به وسیله جمشید آموزگار، نخست‌وزیر سابق، تماسی با بختیار داشتم و همچنان به کوشش خود برای تشکیل یک دولت ائتلافی ادامه می‌دادم.^۱

آخرین گزارشی که محمدرضا شاه در مورد چهره‌های ملی ارایه می‌کند، پیرامون مهندس بازرگان است. وی در کتاب پاسخ به تاریخ، در مورد مأموریت ژنرال هایزر سخن به میان می‌آورد و مدعی می‌شود او که برای کودتا به ایران آمده بود، درخواست ملاقات با مهندس بازرگان را داشته است و تیمسار قره‌باغی گزارش این ماجرا را برای شاه برده است. محمدرضا پهلوی مدعی است:

ژنرال هایزر، از ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب دهد. ارتشبد قره‌باغی این تقاضا را به من گزارش داد. نمی‌دانم در این ملاقات چه گذشت، می‌دانم که ارتشبد قره‌باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هر گونه اقدام و تصمیمی بازدارد... او اکنون تنها کسی است که از جریان این مطلب اطلاع دارد، زیرا فرماندهان و امرای ارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره‌باغی به وسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت.^۲

مدعاهای محمدرضا پهلوی گرچه آمیخته با ناراستی و دروغ است ولی فقرات پیش گفته از کتاب او، اذهان خوانندگان را با سؤالاتی درگیر می‌کند که نیازمند بررسی تحلیلی و تحقیقی است. دلیل مانع تراشی اعضای دولت موقت در مورد محاکمه سران پهلوی چیست؟ آیا ژنرال هایزر به دیدار بازرگان رفته است؟ در این دیدار چه توافقاتی صورت پذیرفته است؟ چرا اعضای نهضت آزادی از توافقات پنهانی با امریکایی‌ها به وضوح سخنی به زبان نیاورده‌اند. از چه رو اسام ابراهیم یزدی به عنوان سخنگو و بعد وزیر خارجه دولت موقت در اسناد وزارت خارجه امریکا به کرات برده شده است؟ چه

۱. همان، ص ۴۱۰.

۲. همان، ص ۴۲۴-۴۱۹.

ظرفیتی در جبهه ملی و نهضت آزادی وجود داشته است که در واپسین روزهای سقوط پهلوی، بارها بین سران آنها و دربار بر سر بقای سلطنت و پذیرش نخست‌وزیری توافق پنهانی صورت پذیرفته است؟

